

# منوچهر صالحی



## ایران و دمکراسی

انتشارات اینترنتی پژوهش

۲۰۱۳



## فهرست:

پیش‌گفتار .....	صفحه ۵
نبود دمکراسی در ایران.....	صفحه ۱۱
پدیده خدا- شاه .....	صفحه ۱۱
ایران سرزمین آریائی‌ها .....	صفحه ۱۵
ساختار فدرالی دولت ماد .....	صفحه ۱۷
پیدایش پادشاهی خدادادی در ایران .....	صفحه ۲۵
رایزنی درباره ساختار دولت هخامنشی .....	صفحه ۳۰
ساختار دولت هخامنشی .....	صفحه ۴۱
ساختار اجتماعی و فرهنگی دوران هخامنشی .....	صفحه ۴۷



## پیش‌گفتار

ایران نخستین کشور آسیایی بود که در آن در سال ۱۹۰۶ میلادی انقلاب مشروطه که انقلابی دموکراتیک بود، تحقق یافت و محمدعلی‌شاه<sup>۱</sup> مستبد مجبور شد به روسیه تزاری بگریزد. اما آن انقلاب در نتیجه بافت اقتصادی و سیاسی آن روز ایران و دخالت کشورهای امپریالیستی پس از چندی به دیکتاتوری رضا شاه<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> محمدعلی‌شاه در ۲۱ ژوئن ۱۸۵۱ زاده شد و در ۵ آوریل ۱۹۲۴ در سانرمو Sanremo در ایتالیا درگذشت. او دارای ۲ همسر، ۶ پسر و دو دختر بود. او فرزند ارشد و ولیعهد مظفرالدین‌شاه بود و در این دوران در تبریز به‌سر می‌برد. محمد علی پس از درگذشت پدرش در ۱۹ ژانویه ۱۹۰۷ به شاهی برگزیده شد و چون خواهان بازگشت به گذشته بود، کوشید بی‌اعتناء به مجلس شورای ملی حکومت کند. در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ در پترزبورگ قراردادی بین روسیه تزاری و انگلیس امضاء شد که بر اساس آن و بدون دخالت دولت ایران، آن‌ها ایران را به حوزه‌های قدرت خود تقسیم کردند. محمدعلی‌شاه با پشتیبانی دولت روسیه تزاری در فوریه ۱۹۰۸ به بهانه بمبی که به‌سوی اتومبیل شاه پرتاب شده، اما موجب زخمی‌شدن شاه نگشته بود، دستور انحلال و تعطیل مجلس را صادر کرد. اما از آن‌جا که مردم حاضر به تسلیم نشدند، سرانجام در ماه‌های پایانی همان‌سال جنبش قهرآمیز مردم همه‌جا را فراگرفت و این مبارزه به‌ویژه در تبریز از شدت هر چه بیشتر تری برخوردار شد. سرانجام نیروهای آزادیخواه از آذربایجان و گیلان و بختیاری به‌سوس تهران روانه شدند و در ۸ ژوئیه ۱۹۰۹ شهر قم را تصرف کردند. از آن‌جا که نیروی نظامی هوادار محمدعلی‌شاه قدرت مقابله با مجاهدین را نداشت، او به سفارت روسیه تزاری پناهنده شد و در ۱۰ سپتامبر ۱۹۰۹ از ایران به بندر اودسا رفت.

<sup>۲</sup> رضاشاه گویا در ۱۶ مارس ۱۸۷۸ در آلاشت از توابع سوادکوه مازندران زاده شد و در ۲۶ ژوئیه ۱۹۴۴ در ژوهانسبورگ در افریقای جنوبی درگذشت. او در ۱۴ سالگی سرباز حرفه‌ای شد و به بریگاد قزاق پیوست. رضا خان ۱۹۰۳ به هنگ توپ‌خانه که فرمانده آن عمومی رضاخان بود، پیوست و تا ۱۹۰۸ به فرمان محمد علی شاه علیه نیروهای مشروطه‌خواه جنگید. پس از پایان جنگ جهانی یکم انگلستان در بیش‌تر نقاط ایران سپاهیان خود را مستقر ساخت و برای آن که ایران را تحت‌الحمایه خود کند، باید وثوق‌الدوله که نخست‌وزیر وابسته به انگلستان بود، «قرارداد دوستی ایران و بریتانیا» را در ۹ اوت ۱۹۱۹ امضاء می‌کرد. بر اساس این قرارداد ایران عملاً تحت‌الحمایه انگلیس می‌شد. اما از آن‌جا که مجلس شورای ملی و افکار عمومی حاضر به پذیرش آن قرارداد نبود و مقاومت در همه‌ی سطوح اجتماعی و سیاسی علیه انگلیس وجود داشت، رضاخان که فرمانده بریگاد قزاق در قزوین بود

که از ۲۵۰۰ سرباز تشکیل می‌شد و یگانه نیروی نظامی آن روز دولت ایران بود، به توصیه افسران انگلیسی و همراهی سید ضیاء طباطبائی که روزنامه‌نگاری وابسته به انگلیس بود، در ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ (۱۲۹۹ خورشیدی) با قشون خود وارد تهران شد و اعلان کودتا و حکومت نظامی کرد. حکومت سپهدار مجبور به استعفاء شد و احمدشاه فرمان نخست‌وزیری سید ضیاء را در ۲۵ فوریه ۱۹۲۱ امضاء کرد. حکومت کودتا در ۲۳ ژوئیه همان سال «قرارداد دوستی ایران و انگلیس» را فسخ کرد، این امر سبب محبوبیت رضاخان گشت که به‌مقام سردار سپه ارتقاء یافته بود. رضاخان در ۲۶ اکتبر ۱۹۲۳ به‌نخست‌وزیری منصوب شد و از شاه خواست که برای مدتی به اروپا سفر کند تا او بتواند کشور را آرام سازد. در ۲۱ مارس ۱۹۲۴، یعنی در نوروز ۱۳۰۳ رضاخان در مجلس شورای ملی نظرات خود را در رابطه با دورنمای کشور اعلان کرد. بر آن اساس باید سلطنت قاجار منقرض و ایران به جمهوری بدل می‌شد، اما روحانیت شیعه مخالف جمهوری بود و در نتیجه از پادشاهی رضاخان پشتیبانی کرد. مجلس شورای ملی در ۲۹ اکتبر ۱۹۲۵ تشکیل شد و در ۳۱ همان ماه انقراض سلسله قاجار را تصویب کرد. در ۱۲ دسامبر مجلس شورای ملی جدیدی انتخاب شد که نمایندگانش در انتخاباتی فرمایشی دست‌چین شده بودند. این مجلس رضاخان سرار سپه را به شاهی برگزید.

در دوران پادشاهی رضاشاه برنامه‌های اصلاحات برای نابودی کانون‌های قدرت محلی و منطقه‌ای و ایجاد یک دولت مرکزی قدرقدرت آغاز شد، زیرا انگلستان با کمک یک‌چنین دولتی بهتر می‌توانست از منافع خود در ایران و منطقه پشتیبانی کند. سیاستی را که رضاشاه در ایران آغاز کرد، می‌توان با توجه به ادبیات سیاسی کنونی اصلاحات «ملت‌سازی» Nation Building نامید. در این دوران در ایران برخی از صنایع دولتی به‌وجود آمدند، راه‌آهن شمال به‌جنوب کشیده شد، شهرهای بزرگ با جاده‌های آسفالت به‌هم وصل شدند آموزش و پرورش مدرن جای مدارس سنتی دینی را گرفت. دانشگاه تهران، دانشکده نظامی و بیمارستان‌های مدرن تأسیس شدند و سرانجام آن که روحانیت از قدرت سیاسی کنار گذارده شد. در سال ۱۹۲۷ برای تبدیل دادگاه‌های ایران از دادگاه‌های شرعی به دادگاه‌های عرفی برای ۴ ماه سیستم قضائی ایران تعطیل شد. در مه ۱۹۲۸ ایران صاحب «قانون مدنی» گشت. دیگر آن که ارتش ملی و خدمت سربازی برای همه‌ی مردان اجباری شد. هم‌چنین بانک ملی تأسیس شد. در ۱۹۲۹ مردان از پوشیدن لباس‌های سنتی ممنوع شدند و در ۱۹۳۷ قانون بی‌حجایی زنان تصویب شد. در ۱۹۳۶ برخلاف اصول قانون اساسی مشروطه دادگاه‌های شرع غیرقانونی اعلان شدند. در اعتراض به این گونه اصلاحات که با اصول اسلام نیز در تضاد قرار داشتند، روحانیت به‌مخالفت برخاست و در نتیجه به‌فرمان رضاشاه رهبر سیاسی روحانیت، یعنی سید حسن مدرس را ۱۹۳۸ در زندان کشتند. در رابطه با قرارداد نفت، این قرارداد در سال ۱۹۳۵ به‌سود انگلستان تمدید شد و بر مبنای آن ۵۱ درصد سهام شرکت نفت مشترک به شرکت انگلیس تعلق گرفت و در نتیجه این شرکت می‌توانست هر کاری که می‌خواست، انجام دهد. بر اساس این قرارداد فقط ۱۶ درصد از سود شرکت باید به دولت ایران پرداخت می‌شد.

با آغاز جنگ جهانی دوم اهمیت استراتژیک ایران نمایان شد و برای حفظ این وضعیت باید در ایران حکومتی کاملاً مطیع و وابسته به متفقین بر سر کار می‌آمد. به‌همین دلیل روس‌ها از شمال و ارتش

انجامید. پس از جنگ جهانی دوم دوباره نیروهای آزادی‌خواه توانستند با برخورداری از پشتیبانی مردم به رهبری دکتر محمد مصدق<sup>3</sup> حکومت را در دست گیرند و

---

انگلیس از جنوب ایران را اشغال کردند و رضاشاه به‌خاطر گرایش به آلمان هیتلری مجبور به استعفاء به سود فرزند خود و ترک ایران شد. او در تبعید در ژوهانسبورگ درگذشت. آمریکا و انگلیس ددر دوران جنگ از طریق راه‌آهن بوشهر- جلفا کمک‌های نظامی خود را به روسیه فرستادند.

<sup>3</sup> مصدق، دکتر محمد هدایت در ۱۹ مه و یا ۱۶ ژوئن ۱۸۸۲ در تهران زاده شد و در ۵ مارس ۱۹۶۷ در احمدآباد درگذشت. او یکی از چهره‌های سیاسی برجسته ایران است. او از خانواده قاجار و امیرزاده بود. پدر او میرزا هدایت در دوران شاهان قاجار مدتی وزیر مالیه بود. می‌گویند که مصدق در ۱۵ سالگی به عنوان «بازرس مالی» برای رسیدگی به امور مالی برخی از استان‌ها استخدام شد. و چون شاه از کار او بسیار راضی بود، به او لقب «مصدق‌السلطنه» را اعطاء کرد. مصدق در ۱۸ سالگی برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت و در آن کشور و سونیس حقوق تحصیل کرد. پس از دریافت دکترا در سال ۱۹۱۶ به ایران بازگشت و معاون وزیر مشاور در وزارت مالیه و در سال ۱۹۲۲، یعنی در سی سالگی وزیر مالیه شد. او یکی از معدود نمایندگان مجلس بود که با پادشاهی رضا شاه مخالفت کرد و به‌همین دلیل از ۱۹۲۸ از هرگونه فعالیت سیاسی محروم شد.

مصدق پس از سقوط رضاشاه، در سال ۱۹۴۴ از سوی مردم تهران نماینده اول تهران شد و به‌خاطر خوش‌نامی و فسادناپذیری به بزرگ‌ترین شخصیت ملی بدل گشت و با تأسیس جبهه ملی ایران، به رهبری آن جریان سیاسی برگزیده شد. او با طرح پروژه ملی (دولتی) کردن صنایع نفت کوشید به وابستگی مالی ایران از انگلیس پایان دهد، زیرا بر این باور بود کشوری که از نظر اقتصادی مستقل نیست، نمی‌تواند از استقلال سیاسی برخوردار باشد. برای تحقق پروژه ملی کردن صنایع نفت، مجلسی که در آن نمایندگان محافظه‌کار و وابسته به دربار اکثریت داشتند، از مصدق خواست مقام نخست‌وزیری را بپذیرد. اما او تصویب قانون ملی کردن صنایع نفت را شرط پذیرش آن مقام کرد و در نتیجه مجلس شورای ملی ایران نخست قانون ملی کردن صنایع نفت را تصویب کرد و سپس در ۳۰ آوریل ۱۹۵۱ مصدق را به نخست‌وزیری برگزید.

تا آن زمان سهم ایران از سود شرکت بریتیش پترولیوم فقط ۲۰ درصد بود. از آن‌جا که این شرکت بر این باور بود که دولت ایران نمی‌تواند یک‌جانبه قراردادی را که در دوران رضا شاه در ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ با این شرکت برای ۶۰ سال بسته بود، لغو کند، از دست ایران به دادگاه جهانی لاهه شکایت کرد. هم‌چنین بنا به تقاضای دولت انگلیس شورای امنیت سازمان ملل در اول اکتبر ۱۹۵۱ تصویب کرد که موضوع اختلاف میان انگلیس و ایران در این شورا مورد بررسی قرار گیرد. دادگاه لاهه در ۵ ژوئیه ۱۹۵۲ به‌سود ایران رأی خود را صادر کرد، اما برخی از شکایات دولت انگلیس از ایران را محق دانست. به‌همین دلیل به فرمان مصدق، دولت ایران در تاریخ ۸ ژوئیه به عضویت خود در این نهاد بین‌المللی پایان داد. هم‌چنین بررسی شکایت انگلیس علیه ایران در شورای امنیت در تاریخ ۱۹ اکتبر ۱۹۵۲ از سوی دولت شوروی وتو شد. به‌همین دلیل دولت انگلیس سواحل ایران را محاصره کرد تا از صدور نفت ایران به کشورهای دیگر جلوگیری کند. از آن‌جا که نیمی از بودجه دولت تا آن

زمان از درآمد نفت تأمین می‌شد، این امر سبب گسترش بحران اقتصادی در ایران گشت. برای کنترل بحران اقتصادی و سیاسی مصدق خواهان «حقوق ویژه» بیش‌تری از مجلس و شاه شد. اما از آن‌جا که شاه حاضر نبود فرماندهی ارتش را از دست دهد، در نتیجه دکتر مصدق در ۱۵ ژوئن ۱۹۵۲ استعفاء داد. به‌فرمان شاه قوام‌السلطنه در ۱۶ ژوئن ۱۹۵۲ به نخست‌وزیری برگزیده شد و مجلس شورای ملی در جلسه‌ای غیرعلنی و بدون حضور نمایندگان اقلیت که هوادار مصدق بودند، به نخست‌وزیری احمد قوام رأی مثبت داد. او فوراً فرمانی صادر کرد که بر مبنای آن باید فوراً با شرکت بریتیش پترولیوم و دولت انگلیس بر سر دست‌یابی به یک توافق‌نامه جدید گفتگو می‌شد. این سیاست که با سیاست دکتر مصدق در تضاد کامل قرار داشت، سبب شورش خودجوش مردم ایران (۳۰ تیر) و سقوط کابینه قوام شد. قوام در ۲۱ ژوئن ۱۹۵۲ از مقام نخست‌وزیری استعفاء داد و مجلس در ۲۲ همان ماه با ۶۱ رأی موافق و ۳ رأی مخالف مصدق را دوباره به نخست‌وزیری برگزید. به‌این ترتیب شاه مجبور شد از رأی مجلس پیروی و فرمان نخست‌وزیری مصدق را امضاء کند. مصدق برای شش ماه از «حق ویژه» برای سر و سامان دادن به بحران اقتصادی کشور برخوردار شد. انتخابات مجلس که در ۲۴ ژانویه ۱۹۵۳ برگزار شد، آشکار ساخت که حکومت مصدق از پایگاه توده‌های گسترده‌ای برخوردار است. اما در این مجلس نیز بسیاری از نمایندگان که از مناطق روستائی انتخاب شده بودند، به بزرگ‌مالکان و دربار وابسته بودند و در پیش‌برد برنامه‌های حکومت کارشکنی می‌کردند. مصدق برای جلوگیری از تبدیل دربار به کانون و پایگاه ارتجاع داخلی و خارجی با «حق ویژه‌ای» که از مجلس گرفته بود، در ۲ اوت همان سال کنترل قصرهای شاهی را به شهربانی کشور واگذار کرد، یعنی بدون آگاهی نخست‌وزیر شاه‌زادگان نمی‌توانستند با سیاستمداران خارجی در قصرهای خود دیدار کنند. در ۳ اوت همه‌پرسی در رابطه با انحلال مجلس انجام گرفت که در آن فقط باسوادان شرکت داشتند و برای رأی‌های منفی و مثبت نیز صندوق‌های رأی جداگانه در نظر گرفته شده بودند که با مبنای دموکراسی در تضاد قرار داشتند. در تهران ۱۵۵۵۴۴ تن موافق و فقط ۱۱۵ تن مخالف انحلال مجلس بودند. در دیگر شهرهای ایران نیز کم و بیش همین تناسب رأی وجود داشت. مصدق امیدوار بود در انتخابات مجلس آینده هواداران او از اکثریت آرا برخوردار خواهند شد. برای جلوگیری از این کار، آمریکا و انگلیس و دربار ایران کوشیدند حکومت مصدق را با دست زدن به کودتای نظامی سرنگون کنند. رهبری این کودتا در دست کریمت روزولت Kermit Roosevelt که عضو سازمان جاسوسی سیا CIA بود و هم‌چنین لوی و هندرسون Loy W. Henderson سفیر آمریکا در ایران قرار داشت و طرح کودتا را «اقدام آژاکس» Operation Ajax نام نهاده بودند. پس از شکست کودتای نخست‌شاه که در شمال ایران به‌سر می‌برد، در ۱۱ اوت ۱۹۵۳ با هواپیما نخست به بغداد و سپس از آن‌جا به رم رفت. کودتای بعدی در ۱۹ اوت ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) با حمله نظامیان به منزل مصدق و اشغال تمامی نقاط سوق‌الجیشی کشور با موفقیت انجام شد. مصدق در دوران حکومت خود کوشید با دست زدن به اصلاحات اجتماعی وضعیت تهی‌دستان را بهتر سازد. یکی از این برنامه‌های اصلاحی به روستاها مربوط می‌شد و بخشی از بهره مالکانه باید صرف آبادانی روستاها می‌گشت. هم‌چنین عایدات زمین‌های خالصه دولتی و موقوفات باید زیر نظر دولت قرار می‌گرفتند و برای آبادانی و عمران کشور مصرف می‌شدند. به‌این ترتیب بخش بزرگی از



صنعت نفت ایران را ملی کنند. اما آن جنبش ملی‌گرایانه نیز در نتیجه هم‌کاری نیروهای ارتجاعی داخلی با قدرت‌های بیگانه موجب پیروزی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ گشت و محمد رضا شاه<sup>۴</sup> فراری توانست به ایران بازگردد و با برخورداری از پشتیبانی ایالات متحده آمریکا حکومت استبدادی ۲۵ ساله خود را در میهن ما برقرار سازد. حتی انقلاب شکوهمند ۱۳۵۷ نیز که موجب سرنگونی سلطنت پهلوی و استقرار جمهوری اسلامی گشت، پس از چندی به حکومت خودکامه فرد مستبدی

---

بزرگ‌زمین‌داران و کسانی که عایدات زمین‌های خالصه دولتی و موقوفات را در اختیار خود داشتند، به دشمنان حکومت مصدق بدل شدند. با آن که دولت آمریکا از پروژه اصلاحات ارضی مصدق هواداری کرد، اما مرز مشترک ایران با اتحاد جماهیر شوروی و خطر دست‌یابی حزب توده به قدرت سیاسی سبب شد تا این دولت در سرنگونی دولت دمکراتیک مصدق و استقرار استبداد 25 ساله محمدرضا شاه نقشی شوم در تاریخ ایران بازی کند.

بنا بر اسنادی که تا کنون انتشار یافته‌اند، آلن دالس رئیس سیا در ۴ آوریل ۱۹۵۳ فرمان کودتا را صادر کرد و برای تأمین هزینه کودتا یک میلیون دلار بودجه در نظر گرفته شد. باز بنا بر همین اسناد و منابع آمریکائی، در کودتا علیه حکومت دکتر مصدق آمریکا، انگلیس، دربار شاه، بخشی از روحانیت ایران، زمینداران کلان و هم‌چنین برخی از فرماندهان ارتش به‌رهبری سرلشکر فضل‌الله زاهدی شرکت داشتند.

<sup>۴</sup> محمد رضا شاه پهلوی در ۲۶ اکتبر ۱۹۱۹ در تهران زاده شد و در ۲۷ ژوئیه ۱۹۸۰ در قاهره درگذشت. او فرزند رضا شاه پهلوی بود. از آن‌جا که رضا شاه به‌هواداری از آلمان متهم شد، در ۲۵ اوت ۱۹۴۱ ارتش‌های انگلیس و روسیه شوروی بدون آن که با مقاومتی روبه‌رو گردند، از شمال و جنوب ایران را اشغال کردند. رضا شاه مجبور به استعفاء و تبعید از ایران شد و در عوض با پشتیبانی انگلیس و روسیه شوروی محمدرضا در ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۱ با ادای سوگند در برابر نمایندگان مجلس شورای ملی به پادشاهی ایران برگزیده شد. یک روز پس از آن ارتش‌های انگلیس و روسیه شوروی تهران را اشغال کردند و به‌این ترتیب ایران به راه ترانزیت برای ارسال ابزارهای جنگی آمریکا به روسیه شوروی بدل گشت. شاه در نامه‌ای از آیت‌الله‌العظمی قمی که در اعتراض به سیاست‌های ضد اسلامی رضا شاه به نجف کوچ کرده بود، خواهان بازگشت او به ایران شد. آیت‌الله قمی در ژوئن ۱۹۴۲ به ایران بازگشت و بیش از ۱۰۰ هزار تن از او استقبال کردند. او در برابر مردم گفت که شاه آزادی چادر سر کردن خانم‌ها، تدریس زبان عربی و فقه اسلامی و هم‌چنین نماز صبح‌گاهی در مدارس را در نامه‌ای به او تضمین کرد. از آن پس روحانیت شیعه به‌یکی از پایگاه‌های سلطنت بدل گشت و در جدال میان شاه و مصدق از کودتاچیان پشتیبانی کرد و عملاً ایران را در اختیار آمریکا قرار داد. اما بخشی از روحانیت به‌رهبری آیت‌الله خمینی از ۱۹۶۳ با «اصلاحات شاه» و اطاعت کورکورانه او از ایالات متحده آمریکا و هم‌کاری او با اسرائیل با شاه به‌مخالفت برخاست و سرانجام توانست با به‌دست‌گیری رهبری انقلاب ۱۹۷۹ او را سرنگون سازد.

انجامید که خود را «ولی فقیه» نامید و به نام امام دوازدهم از «ولایت مطلقه» برخوردار گشت. بنابراین پرسش اساسی آن است که چرا ایرانیان با تحقق سه جنبش آزادی خواهانه و دموکراتیک بزرگ تا کنون نتوانسته اند به دولتی دموکراتیک دست یابند که ۲۲۰ سال پیش در اروپای غربی و ایالات متحده آمریکا به وجود آمد؟ در این کتاب کوشیده ام بنا بر دانش سیاسی خود به این پرسش پاسخ دهم، یعنی دلایل روند نبود دموکراسی در ایران را بنا بر اسناد و مدارک تاریخی بنمایم. در چاپ یکم و دوم این کتاب نوشتارهایی را که تا بهار ۱۳۷۲ و مرداد ۱۳۷۴ به صورت پراکنده در رابطه با پدیده دموکراسی در ایران نوشته و انتشار داده بودم، با کمی دست کاری و ویراستاری چاپ کردم. اما اینک که پیر و بازنشسته شده ام و از زمان بیش تری برای خواندن و نوشتن برخوردارم، آن نوشته ها به طرح اولیه این کتاب بدل گشتند، یعنی در رابطه با پژوهش های کنونی خود کوشیدم موضوع «نبود دموکراسی در ایران» را مورد بررسی ژرف تری قرار دهم. بنابراین کتاب کنونی با دو چاپ پیشین آن شباهت چندانی ندارد و بلکه اثری کاملاً تازه و پژوهشی است. در عین حال، برای آن که موضوع کتاب برای خواننده بهتر قابل درک و پذیرش باشد، برخی از مفاهیم و مقولات را در پانویس ها توضیح داده ام و هم چنین زندگی نامه کوتاهی از کسانی را بدان افزوده ام که از آن ها در این کتاب نام برده شده است.

### منوچهر صالحی

هامبورگ - بهار ۱۳۹۲

## نبود دمکراسی در ایران

با بررسی تاریخ ایران به سادگی درخواهیم یافت که پدیده دولت دمکراتیک، یعنی دولتی که برگزیده و پاسخگو به مردم باشد، تا پیش از انقلاب مشروطه در ایران وجود نداشت. بنابراین باید به این پرسش ساده پاسخ داد که چه عواملی سبب شدند تا در میهن ما پدیده دمکراسی نتواند به وجود آید و چرا دولت استبدادی تا به این اندازه از دوام برخوردار بوده و هنوز نیز چون بختک بر سر ما افتاده است؟

برای یافتن پاسخی منطقی باید تاریخ گذشته ایران را مورد بررسی قرار داد. بنا بر باور باستان‌شناسان و تاریخ‌پژوهان در این بخش از جهان نیز هم‌چون یونان باستان، در آغاز دولت-شهرها پدید آمدند. در شرق میانه به وارونه یونان، پس از آن که پدیده دولت-شهر از انکشاف برخوردار شد، به تدریج چند دولت-شهر به هم پیوستند و به چند کشور بدل گشتند که دارای دولت مرکزی قدرقدرت بودند. برخی از پژوهندگان بر این باورند، از آنجا که در همبائی‌های اولیه هنوز طبقات وجود نداشتند، در نتیجه در این دولت-شهرها باید نوعی دمکراسی اولیه وجود می‌داشت.

### پدیده خدا-شاه

بنا بر این باور، دولت-شهرهائی که در سرزمین میان‌رودان (بین‌النهرین) به وجود آمدند، در آغاز دارای ساختار سیاسی دمکراتیک بودند، اما به تدریج به دولت-شهرهائی بدل گشتند که در آن‌ها پدیده خدا-شاه<sup>5</sup> پیدایش یافت. البته اساس این تئوری بسیار سست است و بنا بر آثار تاریخی یافت شده از 6 هزار سال پیش تا دوران فروپاشی این دولت-شهرها نمی‌توان سندی مبنی بر ساختار سیاسی دولت دمکراتیک آن‌ها یافت. با این حال یادآوری این نکته ضروری است که نبوکید<sup>6</sup> آخرین پادشاه بابل از سوی شورای روحانیت به شاهی برگزیده شد، بدون آن که از تبار شاهان بابل بوده باشد.

<sup>5</sup> God-king

<sup>6</sup> نبوکید Nabonid آخرین شاه بابل بود. او از ۶۰۹ پیشامیلاد زاده شد و ۵۳۹ پیشامیلاد درگذشت. نبوکید با آن که که آسوری‌تبار بود، اما در سال ۵۵۵ پیشامیلاد از سوی شورای روحانیت بابل به پادشاهی برگزیده شد و گویا در جنگ با ارتش کوروش کبیر کشته شد.

در هر حال، هر اندازه در ژرفای پیشاتاریخ ایران غوطه‌ور گردیم، به همان نسبت نیز به دولت خدا-شاهی نزدیک‌تر می‌شویم، یعنی پادشاهی که مردم او را فرا-انسان می‌پنداشتند و یا آن که بر این باور بودند در پیکر انسانی او نیروی خدائی نهفته است. به این ترتیب در آن دوران خدا-شاه واسطه‌ای بود میان آسمان و زمین، یعنی توده‌ای که او را به شاهی خویش پذیرفته بود، فقط با پیروی از خواست و اراده او می‌توانست از نعمت‌های پروردگار بهره‌مند شود. به این ترتیب خدا-شاه نه فقط رهبر سیاسی، بلکه هم‌زمان رهبر دینی جامعه نیز بود. در آن دوران برای آن که خدا-شاه به مثابه انسان نتواند نیروی خدائی نهفته در خود را آلوده و ناپاک سازد، باید بنا بر تشریفات که دارای سرشتی اساطیری بودند، زندگی و اعمال قدرت می‌کرد. در بابل شاه را سالی یک بار در معبد مردوک<sup>7</sup> شلاق می‌زدند، تا با تحمل درد بدن خویش، موجب ناپاکی نیروی الهی نهفته در پیکر خود نگردد.<sup>8</sup> در برخی دیگر از تمدن‌ها همین که خدا-شاه پیر و یا بیمار می‌شد و دیگر نمی‌توانست وظائف از پیش تعیین شده‌ی خود بنا بر رسوم اساطیری را انجام دهد، باید کشته می‌شد تا خدا-شاه جوانی می‌توانست بر تخت شاهی بنشیند.<sup>9</sup> یک نمونه‌ی باستانی نارام سین<sup>10</sup> است که بنا بر اسنادی که یافته شدند، پادشاه آکاد<sup>11</sup> بود و به‌خاطر پیروزی‌های خود در جنگ و ایجاد کشور بزرگی که از کوه‌های زاگروس تا سوریه گسترش یافته بود، مردم او را صاحب نیروی الهی پنداشتند. هم‌چنین در مصر باستان این باور وجود داشت که فقط کسانی می‌توانند حکومت کنند که از نیروی الهی برخوردار باشند و به‌همین دلیل مردم مصر فراعنه را خدا-شاه می‌پنداشتند. در ژاپن نیز شاهان از ۶۰۰ پیشامیلاد تا پایان جنگ جهانی دوم از خصلت خدا-شاهی برخوردار بودند و به‌همین دلیل تنو<sup>12</sup> نامیده می‌شدند که به معنی پادشاه آسمان است، یعنی شاهی

<sup>7</sup> مردوک Marduk در زبان سومری یعنی خورشید غروب‌کننده. مردوک در آغاز خدای دولت-شهر بابل بود، اما پس از آن که هم‌رابی توانست دولت-شهرهای همسایه را اشغال کند و دولت-شهر بابل را به یک کشور تبدیل نماید، مردوک را خدای کشور بابل نامید. به این ترتیب مردوک به خدای خدایان بابل بدل گشت.

<sup>8</sup> Gronenberg, Brigitte: "Die Götter des Zweistromlandes. Kulte, Mythen, Epen". Artemis & Winkler, Stuttgart 2004

<sup>9</sup> Fraser, James George: "The Golden Bough: a study in magic and religion", London 1974

<sup>10</sup> نارام سین Naram-Sin از ۲۲۷۳ تا ۲۲۱۹ پیشامیلاد پادشاه آکاد بود.

<sup>11</sup> Akkad

<sup>12</sup> Tennō

که در ژاپن سلطنت می‌کردند، نه فقط شاه این سرزمین، بلکه هم‌زمان شاه آسمان‌ها نیز بودند. در ژاپن این باور وجود داشت که شاهان آن سرزمین فرزندان خدای آفتاب<sup>13</sup> بودند. در چین نیز بنا بر اسناد تاریخی نخستین پادشاه این سرزمین خود را فرزند آسمان نامید، یعنی خود را خدائی پنداشت که از آسمان به‌زمین آمده و در پیکر یک انسان خود را به مردم می‌نماید. از آن پس همه‌ی شاهان چین خود را فرزند آسمان نامیدند و به این ترتیب باور خدا-شاهی<sup>14</sup> در چین رواج یافت.

اما پدیده خدا-شاه فقط در آسیا و آفریقا (مصر) تحقق نیافت و بلکه رد پای آن را می‌توان در اروپا نیز یافت. یونانیان پس از مرگ زودرس اسکندر<sup>15</sup> و به‌خاطر پیروزی‌های چشم‌گیر او در آفریقا و آسیا او را یکی از خدایان یونان نامیدند. هم‌چنین سنای روم پس از کشته شدن ژولیوس سزار<sup>16</sup> او را ژولیوس خدا<sup>17</sup> نامید که پس از

---

<sup>13</sup> Amaterasu

<sup>14</sup> Huangdi

<sup>15</sup> اسکندر Alexander، پسر فیلیپ مقدونی در ۳۵۶ پیشامیلاد زاده شد و در ۳۲۳ پیشامیلاد در ۳۲ سالگی درگذشت. اسکندر در ۲۰ سالگی، در سال ۳۳۶ پیشامیلاد، پس از آن که پدرش در یک توطئه کشته شد، به تخت سلطنت نشست و در بهار ۳۳۴ پیشامیلاد با ارتشی ۴۰ هزار نفره به آسیای صغیر که بخشی از قلمرو امپراتوری هخامنشی بود، حمله‌ور شد و در گرانیکوس ارتش داریوش سوم را شکست داد و تمامی مناطق یونانی نشین آسیای صغیر را به تصرف خود درآورد. جنگ دوم در منطقه ایسوس رخ داد که در آن نیز ارتش یونان به‌رهبری اسکندر پیروز شد. پس از این شکست، داریوش سوم برای حفظ مابقی امپراتوری خود، از اسکندر تقاضای صلح کرد، اما او نپذیرفت. اسکندر نخست به سوریه و مصر لشکر کشید و در جنگ شدیدی که در سال ۳۳۱ در منطقه گاوغامل رخ داد، باز هم ارتش ایران به‌رهبری داریوش سوم شکست خورد. از آن پس داریوش دیگر ارتشی در اختیار نداشت و یونانیان به سوی پرسپولیس پیش‌روی و پایتخت هخامنشی را اشغال کردند. اسکندر در آن‌جا با دختر داریوش سوم ازدواج کرد و خود را شاه ایران نامید. سپس به‌سوی هند و تا دره پنجاب پیش رفت و در آن‌جا نیز در جنگ پیروز شد، اما ۳۲۴ پیشامیلاد به ایران بازگشت و در همان سال در سن ۳۲ سالگی در بابل در قصر نبوکد نصر درگذشت. پس از پیروزی‌های چشم‌گیر اسکندر به او لقب کبیر داده شد و تمدن یونان در مناطق اشغالی گسترش یافت.

<sup>16</sup> سزار، گایوس ژولیوس Gajus Julius Caesar سیاستمدار و فرمانده نظامی رومی در ۱۳ ژوئیه ۱۰۰ پیشامیلاد در روم زاده شد و در ۱۵ مارس ۴۴ پیشامیلاد در صحن مجلس سنا به دست سناتورها کشته شد. او در سال ۶۰ پیشامیلاد به همراه پومپئوس و کراسوس «شورای رهبری سه‌گانه» Triumvirat را به‌وجود آورد و یک سال بعد به مقام کنسولی رسید. سزار بر مبنای تقسیم کاری که در «شورای رهبری سه‌گانه» تصمیم گرفته شد، مسئولیت ایالت‌های غرب اروپا، یعنی

ژوپیتر<sup>18</sup> مهم‌ترین خدای رومیان بود. از آن پس سزارهای روم هم‌چون ژولیوس سزار به نام خود واژه خدا یا خدائی<sup>19</sup> را افزودند.

شاهان اینکاها<sup>20</sup> در آمریکای جنوبی نیز بر این باور بودند که فرزند خورشیدند.<sup>21</sup> هر کسی که بر تخت پادشاهی می‌نشست، در همان آغاز باید بنا بر مراسم اساطیری

---

فرانسه و اسپانیا و مناطق ژرمن نشین را بر عهده گرفت و توانست به پیروزی‌های جنگی چشم‌گیری دست یابد. پس از مرگ کراسوس که طی جنگ با ارتش پادشاه پارت کشته شد، میان پومپئوس و سزار اختلاف افتاد و هر یک کوشید دیگری را از عرصه سیاست کنار نهد. سنا که هوادار پومپئوس بود، در غیاب سزار به پومپئوس لقب «دیکتاتور» را اهدا کرد، اما سزار با سپاهیان خود به روم بازگشت و در جنگ‌هایی که میان او و پومپئوس درگرفت، سرانجام ارتش سزار در سال ۴۸ پیشامیلاد به پیروزی کامل دست یافت و پومپئوس برای نجات خود به مصر گریخت، اما در آن‌جا به گونهای مرموز کشته شد. پس از آن که سزار تمامی قدرت را به‌دست آورد، در دعوای داخلی مصر که تحت‌الحمایه روم بود، به سود کلئوپاترا موضع گرفت و او را ملکه مصر ساخت. در سال‌های ۴۶ و ۴۵ پیشامیلاد آخرین مخالفان خود را در شمال آفریقا و اسپانیا شکست داد. سزار به سود طبقات و اشرار میانه و تهی‌دست دست به اصلاحات مهمی در ساختار سیاسی روم زد. سیستم اداره استان‌ها را تغییر داد، هم‌چنین سیستم حقوقی روم و دادگاه‌ها را اصلاح کرد. دیگر آن که به فرمان او تقویم موجود اصلاح شد و تقویم جدیدی مورد استفاده قرار گرفت که تا کنون زیرپایه تقویم کنونی سال خورشیدی را تشکیل می‌دهد. در مستعمرات سیاست رومی‌سازی را در پیش گرفت و کوشید اقوام بدوی این مناطق را با فرهنگ و شیوه تولید رومی آشنا سازد و تمدن رومی را در آن مناطق گسترش دهد. مجلس خلق و مجلس سنا او را طی سال‌های ۴۵ و ۴۴ پیشامیلاد به مقام «دیکتاتور» و «امپراتور» مادام‌العمر برگزید. سزار در همین دوران گایوس اوکتاویوس Gaius Octavius را به پسرخواندگی خود برگزید که پس از او به قدرت دست یافت و با عنوان آگوستوس Augustus امپراتور روم شد. سزار در فن خطابه نیز ماهر بود و با نوشتن خاطرات سفرهای جنگی خویش، آثار نگارشی با ارزشی از تاریخ روم را به یادگار گذاشت.

<sup>17</sup> Divus Lulius

<sup>18</sup> ژوپیتر Jupiter واژه‌های ترکیبی است از دو واژه نور یا روز dies و پدر pater. بنابراین ژوپیتر خدائی است که پدر نور و یا روز، یعنی خدای آسمان‌ها، آب و هوا بود. اما نزد رومیان ژوپیتر به معنی نادرترین بود. در عین حال ژوپیتر خدای خدایان رومیان بود و به همین دلیل بسیاری از رومیان او را «بهترین و مهم‌ترین ژوپیتر» Iuppiter Optimus Maximus می‌نامیدند.

<sup>19</sup> Divus

<sup>20</sup> اینکا Inka تمدنی است که در آمریکای جنوبی به وجود آمد و در اوج گسترش دولت اینکا بخش‌هایی از آرژانتین، شیلی و اکوادور را در بر می‌گرفت. در محدوده این امپراتوری نزدیک به 200 دودمان مختلف می‌زیستند. این امپراتوری پس از کشف قاره آمریکا توسط اسپانیایی‌ها نابود شد.

<sup>21</sup> Quechua

ویژه‌ای به خدا- شاه بدل می‌گشت.<sup>22</sup> در امپراتوری اینکا خدا- شاه مالک تمامی سرزمینی بود که بر آن حکومت می‌کرد، یعنی در سرزمین اینکا مالکیت خصوصی بر زمین وجود نداشت و بلکه چون زمین به خدا- شاه تعلق داشت، بنابراین دیوان‌سالاری دولت این مالکیت را اعمال می‌کرد و خدا- شاه می‌توانست بخشی از زمین‌ها را به روستائیان بسپارد و یا به اشراف اجاره دهد و یا آن که حتی آن‌ها را صاحب بخشی از زمین‌های خود سازد.<sup>23</sup>

### ایران سرزمین آریائی‌ها

بر اساس اجساد یخ زده ماموت‌هایی که در سیبری یافت شده‌اند، آشکار است که تا ۸ هزار سال پیش این منطقه سردخیز نبوده است. به باور بیش‌تر خاورشناسان غربی گویا اقوام آریایی در این منطقه می‌زیستند و پس از آن که روند تغییرات آب و هوایی آغاز شد، این اقوام برای فرار از سرما به تدریج به مناطق جنوبی کوچ کردند که دارای آب و هوایی ملایم‌تر و برای دام‌داری و کشاورزی مناسب‌تر بوده است. کوچ این اقوام آریایی هم‌سو با تغییر آرام و تدریجی آب و هوای منطقه بسیار آرام و بطئی بوده و گویا این کوچ از سیبری به سرزمین‌های هند، ایران و اروپا نزدیک به چهار هزار سال طول کشیده است.

بنا بر برداشت خاورشناسان غربی، تا پیش از ورود آریایی‌ها به نجد ایران، در این سرزمین مردمانی می‌زیستند که از نژاد آریایی نبوده‌اند و خاورشناسان آن‌ها را از نژاد سامی می‌دانند. تمدن‌های کهنی نیز که در منطقه میان‌رودان (بین‌النهرین) وجود داشتند نظر خاورشناسان غربی را تایید می‌کند، زیرا ریشه زبان اقوامی که در آشور و بابل می‌زیستند، آریایی نبوده است. اما از آن‌جا که در مناطق دیگر ایران تمدن‌های انیرانی یافت نشده‌اند، در نتیجه نمی‌توان پذیرفت که سرزمین ایران پیش از ورود آریائی‌ها نشست‌گاه اقوام غیر آریائی بوده است.

برخلاف خاورشناسان غربی، تازه‌ترین پژوهش‌های ژنتیک دانشمندان ایرانی آشکار ساخت که نژاد کنونی ایرانیان باید از ۱۰ هزار سال پیش در نجد ایران

<sup>22</sup> Boekhoff, Hermann; Winzer, Fritz (Hrsg.): "Kulturgeschichte der Welt", Braunschweig, 1966, Seite. 559

<sup>23</sup> Stingl, Miroslav: "Das Reich der Inka - Ruhm und Untergang der Sonnensöhne"; Augsburg, 1995, Seite 44

می‌زیسته است، یعنی پیش از آن که آریائیان به این سرزمین بیایند، اکثریت مردمی که در ایران کنونی می‌زیستند، دارای ژنتیک کنونی بوده‌اند. بنابراین به دو نتیجه می‌توان رسید. نخست آن که آریائی‌ها از ده هزار سال پیش در نجد ایران می‌زیستند و بنابراین تئوری مهاجرت این اقوام از مناطق شمالی سیبری به جنوب نادرست است. دو دیگر آن که اقوام آریایی به تدریج به این مناطق مهاجرت کردند و با اقوام بدوی درهم آمیختند و در فرایند این روند ژنتیک اقوام بدوی بر ژنتیک اقوام آریایی چیره شد و در عوض زبان آریایی بر زبان اقوام بدوی چیره گشت.

هم‌چنین برخی از تاریخ‌پژوهان ایران هم‌چون امیر حسین خنجی<sup>24</sup> تئوری مهاجرت اقوام آریایی از شمال و یا شرق آسیا به نجد ایران را نفی می‌کنند، آن هم با این استدلال که «هیچ‌جا در هیچ بخشی از اوستا به حضور اقوام غیر آریایی در فلات ایران اشاره نشده است.» دیگر آن که به روایت او «جابه‌جائی اندکی که قبایل ایرانی در فلات ایران انجام داده‌اند نه با برخورد با دیگران همراه بوده نه با کشتار و ویرانی. در اوستا اثری از چنین برخوردهائی دیده نمی‌شود.»<sup>25</sup>

اما بیش‌تر اسناد تاریخی تئوری مهاجرت اقوام آریایی را تأیید می‌کند. بنا بر این تئوری، بیش‌تر خاورشناسان غربی بر این باورند که برخی از اقوام ایرانی حدود ۳۰۰۰ سال پیش از مناطق شمالی دریای خزر به منطقه زاگروس کوچ کردند و با مردم بومی آن سرزمین درهم آمیختند. با این حال نخستین نام‌های ایرانی در اسناد دولت آشور که به دوره سده نهم پیشامیلاد تعلق دارند، یافت شده‌اند. این خود نشان می‌دهد که در آن دوران اقوام آریایی از سطح تمدن بالائی برخوردار نبودند و به‌همین دلیل نیز تا کنون کتیبه‌ای با زبان آریایی یافت نشده است.

---

<sup>24</sup> خنجی، امیر حسین، در سال ۱۳۲۶ در خنج لارستان زاده شد. او دارای دکترای حقوق است، اما جواهرفروشی می‌کند. او آثار زیادی درباره تاریخ ایران تپوین کرده است

<sup>25</sup> خنجی، امیر حسین: «بازخوانی ایران زمین، بخش نخست - پیدایش ایران»، انتشارات اینترنتی،



## ساختار فدرالی دولت ماد<sup>26</sup>

کهن‌ترین سندی که در آن از یک تیره آریایی، یعنی از اقوام ماد نام برده شده، سندی است از دوران سلم نصر سوم پادشاه آشور که گویا ۸۳۵/۸۳۶ پیشامیلاد نوشته شده است.<sup>27</sup> بنا بر آن سند پادشاه آشور توانست سرزمین «آمادی» را تسخیر و مردمی را که در آن می‌زیستند، تابع و خراج‌گذار خویش سازد.<sup>28</sup> هم‌چنین در این اسناد از سرزمینی به نام پارسوا<sup>29</sup> نیز یاد شده است که می‌تواند نخستین نشست‌گاه قوم پارس در غرب و جنوب غربی دریاچه ارومیه بوده باشد.

بیش‌تر خاورشناسان روس هم‌چون ولادیمیر مینورسکی<sup>30</sup> بر این باورند که کردان، لرها و گیلک‌های کنونی از تبار مادها هستند. هم‌چنین برخی از پارینه‌شناسان<sup>31</sup> هم‌چون فردریک بارث<sup>32</sup> نه فقط کردان، لران و گیلک‌ها، بلکه حتی تالش‌ها را که در گیلان می‌زیند، از تبار مادها می‌دانند. پس باید به این نتیجه منطقی رسید که زبان مادها باید دارای ریشه هند و ایرانی، یعنی یکی از شاخه‌های زبان ایرانی بوده باشد. اما در دو دهه گذشته برخی دیگر از پژوهش‌گران جوان هم‌چون کارین رادنر<sup>33</sup> با بررسی اسناد بازمانده از دوران باستان بر این باورند که با

---

<sup>26</sup> دولت ماد در حدود ۷۱۵ پیشامیلاد توسط کیاکسار یا سیاگزار به‌وجود آمد و در ۵۵۰ پیشامیلاد توسط کوریش هخامنشی متلاشی شد. این دولت ۱۷۵ سال دوام داشت.

<sup>27</sup> حسن پیرنیا (مشیرالدوله) در کتاب خود مدعی است که در آن دوران سلم نصر دوم در آشور شاه بود و سند یافت شده در ۸۳۸ پیشامیلاد نوشته شده است، اما بنا بر اسناد کنونی سلم نصر سوم از ۸۵۸ تا ۸۲۴ پیشامیلاد سلطنت کرد، در حالی که سلم نصر دوم از ۱۰۳۰ تا ۱۰۱۹ پیشامیلاد پادشاه بود. بنا بر سندی که در سال ۸۳۵ و یا ۸۳۸ تدوین شد، در آن برای نخستین بار از «آمادی» نام برده شد که بنا بر باور بسیاری از خاورشناسان باید همان سرزمین ماد باشد. در این زمینه بنگرید به: پیرنیا، حسن: «ایران باستان»، جلد یکم، دنیای کتاب، تهران ۱۳۷۰، صفحه ۱۶۹

<sup>28</sup> Frye, Richard: „Persien, bis zum Einbruch des Islams“, Magnus Verlag Essen, 1975, Seite 139

<sup>29</sup> Parsua

<sup>30</sup> مینورسکی، ولادیمیر Vladimir Minorsky گویا در ۲۵ فوریه ۱۸۷۷ در کورچوا Kortschewa زاده شد و در ۲۵ مارس ۱۹۶۶ در کامبریج بریتانیا درگذشت. او یکی از برجسته‌ترین خاورشناسان و ایران‌شناسان روسیه بود. حوزه پژوهشی اصلی او کردشناسی بوده است.

<sup>31</sup> Paleontology

<sup>32</sup> بنت، فردریک Fredrik Barth در ۱۹۲۸ در نروژ زاده شد. حوزه پژوهش اصلی او قوم‌شناسی جوامع فاقد دولت است و در همین راستا در مورد اقوام کردی که در ایران، عراق، ترکیه و سوریه می‌زیند، بررسی‌های ژرفی انجام داده است.

<sup>33</sup> رادنر، کارن Karin Radner باستان‌شناس دانشگاه آکسفورد بریتانیا است و حوزه پژوهش اصلی او مربوط به تاریخ آشور است.

تردید بسیار می‌توان زبان مادها را ایرانی دانست.<sup>34</sup> لیکن این اندیشه چون بسیار جوان و تازه است، هنوز به اندیشه چیره در دانشگاه‌های اروپا و ایالات متحده آمریکا بدل نگشته است.

هرگاه فرض کنیم که اقوام آریائی به ایران کوچ کردند، بنا بر این گونه بررسی‌های تاریخی، ایل‌هایی که به تیره ماد تعلق داشتند، پس از ورود به مناطق کنونی ایران هم‌چنان در مناسبات ایلی اولیه خویش می‌زیستند، یعنی هر ایلی منطقه زیست معینی داشت و مردم هر ایل نیز فقط از رهبران خود پیروی می‌کردند. بنابراین در مناطق زیست مادها که با مردم بومی در آمیخته بودند، دولت مدرن وجود نداشت. این ایل‌ها نیز از یک‌سو برای به‌دست آوردن زمین‌های مرغوب و حاصل‌خیز با هم می‌جنگیدند و از سوی دیگر مدام از سوی ارتش آشور چپاول می‌شدند و باید به آن دولت خراج می‌پرداختند. به‌همین دلیل نیز خاورشناسانی هم‌چون فریدریش ویلهلم گئیگ<sup>35</sup> تاریخ ماد را به دو دوره تقسیم کرده‌اند. در دوره نخست رهبران ایل‌ها بنا بر نیاز بلاواسطه خویش و به‌ویژه هنگامی که سرزمین‌شان مورد تجاوز ارتش آشور قرار می‌گرفت، با هم متحد می‌شدند تا بتوانند بهتر از منافع و سرزمین خویش دفاع کنند. هردو<sup>36</sup> نیز در تاریخ خود یادآور شده است که مادها ۵۰۰ سال

---

<sup>34</sup> Radner, Karen: "An Assyrian View on the Medes", 2003

<sup>35</sup> Friedrich Wilhelm König

<sup>36</sup> هرودوت Herodotus به روایتی در ۴۹۰ و به روایت دیگری در ۴۸۰ پیشامیلاد در هالیکارناس Halikarnass زاده شد و گوپا در ۴۲۵ پیشامیلاد درگذشت. او تاریخ‌پژوه، جغرافی‌دان و مردم‌شناس بود. سیسرو او را پدر تاریخ‌نگاران و داستان‌سرایان نامید. تنها اثری که از او برحای مانده، ۹ کتابی است که هرودوت در آن پیدایش و فراز امپراتوری پارس را تا دوران زندگی خود نگاشته است. بی آن که خود به ایران سفر کرده باشد. البته تاریخ او فقط در رابطه با دولت پارس و ایرانیان نیست و بلکه در بطن آن، تاریخ یونان، مصر و بسیاری دیگر از خلق‌های آن دوران مورد بررسی قرار گرفته‌اند. نزدیک به هفتاد سال پیش از این اثر خلاصه‌ای با عنوان «تاریخ هرودت» توسط غ. وحید مازندرانی به فارسی ترجمه شده است که ترجمه‌ای بد است، زیرا مترجم به دلخواه خود معادل‌های امروزی را در برابر واژه‌های کهن قرار داده است. برای نمونه مترجم همه جا واژه پارس را ایران و واژه خلق را ملت ترجمه کرده است. در حالی که ماد نیز هم‌چون پارس بخشی از ایران بوده است و واژه ملت پس از انقلاب فرانسه به‌وجود آمد. هم‌چنین اوتانه در متن آلمانی می‌گوید که «حکومت امپراتوری را باید به دست پارسیمان سپرد»، اما در ترجمه وحید مازندرانی چنین می‌خوانیم: «هوتانه عقیده داشت که امور مملکت را باید به تمام ملت سپرد.» پس بهتر دیدیم از متن آلمانی کتاب هرودوت بهره گیریم.

پس از سلطه دولت آشور بر مناطق شمالی آسیا از این دولت جدا شدند و «در جنگ‌ها با آشوریان به‌خاطر آزادی خود نشان دادند که مردانی دلاورند»<sup>37</sup> اگر این سخن هرودت درست باشد، در آن‌صورت ماده‌ها به‌مثابه بخشی از اقوام آریائی باید در آغاز هزاره سوم میلادی در نجد ایران می‌زیستند و به تدریج هر ایلی توانست با تصرف مناطق چرا و کشت منطبق با نیازهای خویش به امیرنشینان کوچکی بدل شدند. اما پس از فرسایش تدریجی دولت آشور که منجر به استقلال ایل‌های مادتبار در شمال غربی کوه‌های زاگروس شد، زمینه برای پیدایش یک حکومت نیرومند آریائی هموار گشت.

بنا بر روایت هرودت ماده‌ها در آن دوران از شش قوم بوسیان<sup>38</sup>، پارتاکنیان<sup>39</sup>، استروختیان<sup>40</sup>، آریزانتیان<sup>41</sup>، بودینان<sup>42</sup> و ماگیان<sup>43</sup> یا مغ‌ها تشکیل می‌شدند.<sup>44</sup> بنا بر دیاکونوف<sup>45</sup> از این شش نام فقط دو نام پارکنیان و آریزانتیان آریائی، یعنی ایرانی‌اند.<sup>46</sup> پس می‌توان به این نتیجه رسید که پس از هجوم اقوام آریائی به ایران و آمیزش آن‌ها با اقوامی که در آن سرزمین می‌زیستند، به تدریج زبان اقوام بدوی، هم‌چون زبان سرخ‌پوستان آمریکا دچار دگرگونی شد. در ایران باستان زبان آریایی و در آمریکای شمالی زبان انگلیسی و در آمریکای میانه زبان اسپانیایی و در آمریکای جنوبی زبان‌های اسپانیایی و پرتغالی به زبان‌های اصلی اقوام بدوی بدل گشتند. اما

---

<sup>37</sup> Herodot: „9 Bücher zur Geschichte“, Marix Verlag, Wiesbaden 2004, Seite 81

<sup>38</sup> Buser

<sup>39</sup> Paretakener

<sup>40</sup> Struchaten

<sup>41</sup> Arizanter

<sup>42</sup> Budier

<sup>43</sup> Mager

<sup>44</sup> Herodot: „9 Bücher zur Geschichte“, Seite 84

<sup>45</sup> دیاکونوف، ایگور میخائیلویچ Igor Michailowitsch Djakonow در ۱۲ ژانویه ۱۹۱۵ در روسیه زاده شد و در ۲ مه ۱۹۹۹ در پتروگراد درگذشت. او یکی از پژوهش‌گران برجسته روسیه شوروی در حوزه‌های تاریخ، زبان و شرق‌شناسی بود و در رابطه با تاریخ ایران آثار برجسته‌ای از خود به‌یادگار نهاده است.

<sup>46</sup> دیاکونوف، ا. م.: «تاریخ ماد» ترجمه کریم کشاورز؛ بنگاه ترجمه و نشر کتاب؛ تهران ۱۳۴۵، صفحات

بسیاری از اسامی کهن در زبان‌های جدید جذب شدند و هم‌چنان باقی ماندند. برای نمونه نام رودخانه می‌سی‌سی‌پی<sup>47</sup> از ریشه زبان سرخ پوستان آلتگین<sup>48</sup> است. بنا بر باور دیاکونوف حتی واژه ماد نیز دارای ریشه انیرانی است و گویا پیش از هجوم آریائی‌ها به این منطقه اتحادیه‌ای از قبائلی که در آن سرزمین می‌زیستند، وجود داشته بوده است که خود را چنین می‌نامید. دیگر آن که گویا آشورها و بابلی‌ها اقوام بدوی و کوچنده را «امان - ماندا»<sup>49</sup> می‌نامیدند که به معنای وحشی و بربر است. به‌همین دلیل برخی از خاورشناسان بر این باورند که واژه ماد مشتقی از این اصطلاح آشوری - بابلی است و به‌همین دلیل نمی‌تواند واژه‌ای ایرانی بوده باشد.<sup>50</sup> به‌این ترتیب می‌توان به این نتیجه رسید آن دسته از اقوام آریائی که توانستند در کنار اقوام بدوی در این منطقه ساکن شوند، به تدریج با آن اقوام درهم‌آمیختند و در نتیجه به عضویت آن اتحادیه سیاسی درآمدند و با گسترش حوزه نفوذ خود به تدریج در میان همه اقوام به توده اکثریت بدل شدند، پدیده‌ای که به تدریج سبب دگرگونی زبان توده بومی گشت.<sup>51</sup> بنا بر این برداشت، دیاکونوف نتیجه می‌گیرد که چهار قوم دیگری که هرودوت از آن‌ها نام برده است، هر چند از تبار آریائی نبودند، اما چون زبان‌شان به زبان آریائی بدل گشته بود، خود را وابسته به اتحادیه ماد می‌پنداشتند.<sup>52</sup> با این حال هیچ سند و مدرکی وجود ندارد که بر اساس آن بتوانیم ثابت کنیم که زبان این اقوام و تیره‌ها یکی، یعنی ایرانی بود و یا آن که هر قومی دارای زبان و گویش ویژه خویش بوده است.

دیگر آن که دیاکونوف از قول دانشمند دیگری مدعی است که «اتحادیه‌های قبایل برپایه‌ی برابری قبیله‌های عضو تأسیس یافته بودند»<sup>53</sup> هم‌چنین او یادآور شده است که اگر اقوام ماد دارای زبان مشترکی نبودند، نمی‌توانستند با هم در «شورای

---

<sup>47</sup> Mississippi

<sup>48</sup> Algonkin

<sup>49</sup> Amman-Manda

<sup>50</sup> Frye, Richard: „Persien, bis zum Einbruch des Islams“, Magnus Verlag Essen, 1975, Seite 140

<sup>51</sup> پیشین، صفحات ۱۹۱-۱۹۰

<sup>52</sup> پیشین، صفحه ۱۹۰

<sup>53</sup> پیشین، صفحه ۱۹۷

قبایل» سخن بگویند مگر آن که یکی از زبان‌ها به «لسان مشترک بین قبایل»<sup>54</sup> بدل می‌شد تا زمینه برای مراددهی با هم و گرفتن تصمیم مشترک هموار می‌گشت. از آن‌جا که از دوران مادها هیچ سند نوشتاری وجود ندارد، کسی نمی‌داند که آیا تمامی اقوام عضو اتحادیه دارای زبانی ایرانی و یا آن که اکثریت اقوام وابسته به اتحادیه ماد دارای زبانی انیرانی بوده‌اند. از آن‌جا که در دوران پادشاهی کیاکسار یکم<sup>55</sup> بیش از ۱۰۰ امیرنشین قومی عضو «اتحادیه ماد» بودند،<sup>56</sup> برخی از دانشمندان اینک بر این باورند که اکثریت مردمی که در سپهر این پادشاهی می‌زیستند، دارای زبان‌های انیرانی بودند.<sup>57</sup> به همین دلیل نیز این باور که مادها پیشینیان کردان کنونی‌اند، بر پایه‌های پژوهشی مطمئنی استوار نیست.

بنا بر گفتار هرودت هر یک از تیره‌های ماد در سرزمین یا روستاهای زیست خود بنا بر سنت‌ها و عادات خویش می‌زیستند و چون قدرت مرکزی نیرومندی وجود نداشت تا بنا بر قانون امنیت آن‌ها را تضمین کند، ناعدالتی و هرج و مرج با شتاب همه جا را فراگرفته بود. اقوام ماد بنا بر روایت هرودت نزدیک به ۵۰۰ سال در این وضعیت زیستند و چون پراکنده و ناتوان بودند، نمی‌توانستند در برابر ارتش آشور مقاومت کنند و در نتیجه یا باید به آن دولت خراج می‌پرداختند و یا آن که روستاهای‌شان غارت و ویران می‌شد و اسیران به بردگی گرفته می‌شدند.

در این میان کیاکسار یا دیاکو<sup>58</sup> فرزند فرورتیش<sup>59</sup> توانست در منطقه زیست قوم خویش در مقام «قاضی» عدالت و امنیت را برقرار سازد و در نتیجه دیگر اقوام ماد که

---

<sup>54</sup> پیشین، صفحه ۱۹۶

<sup>55</sup> در اسناد آشور هوشتره شاه ماد را کیاکسار نامیده‌اند. کیاکسار در زبان آشوری به معنی حاکم مطلق است. کیاکسار یکم توانست در ۷۱۶ پیشامیلاد اقوام مادتبار را با هم متحد کند، یعنی امیرنشینان مادتبار عضو اتحادیه‌ای شدند که دارای انجمنی بود و اعضاء آن انجمن کیاکسار یکم را به شاهی خود برگزیدند. با آن که بنا بر اسناد آشوری کیاکسار یکم یک سال بعد، یعنی ۷۱۵ میلادی در جنگ با سارگون دوم شکست خورد و دستگیر و به سوریه تبعید شد، اما چون بنا بر روایت هرودت ۵۳ سال پادشاه مادها بوده است، پس اتحادیه اقوام ماد باید ۷۶۸ پیشامیلاد تحقق یافته بوده باشد.

<sup>56</sup> [http://de.wikipedia.org/wiki/Mederreich#cite\\_note-20](http://de.wikipedia.org/wiki/Mederreich#cite_note-20)

<sup>57</sup> Radner, Karin: "Ein neuassyrisches Privatarchiv der Goldschmiede von Assur", Saarbrücken 1999, Seite 198

<sup>58</sup> Dijeke

با هم و با همسایگان خویش مدام در جنگ و ستیز بودند، به او پناه بردند و پس از چندی او را به پادشاهی خود برگزیدند، بدون آن که استقلال قومی خود را از دست دهند. به این ترتیب نخستین دولت ماد در ۷۱۵ پیشامیلاد به وجود آمد. بنا بر تاریخ هرودت پس از کیاکسار یکم فرزندش فرورتیش جانشین پدر گشت. اما بنا بر اسناد تازه یافته گفتار هرودت در این زمینه از اهمیت تاریخی زیادی برخوردار نیست.<sup>60</sup> در هر حال بنا بر تاریخ هرودت فرورتیش نخست به سرزمین پارسها که در آن دوران در شمال غربی ایران می‌زیستند، لشکرکشی کرد و به این ترتیب پارسها نیز به اجبار عضو اتحادیه امیرنشینان ماد گشتند. بنا بر گفتار هرودت، فرورتیش «سپس با این دو قوم نیرومند، مادها و پارسها، تمامی آسیا را مقهور خود ساخت»<sup>61</sup> باز بنا بر هرودت، فرورتیش که توانسته بود بسیاری از اقوام آسیا را تابع خود سازد، در پی تسخیر آشور برآمد، اما پس از ۲۲ سال پادشاهی در ۶۵۳ پیشامیلاد در آن جنگ شکست خورد و کشته شد. به این ترتیب دولت کنفدراسیونی ماد دچار پراکندگی و آشفتگی گشت و دولت آشور توانست امیرنشینان ماد را خراج‌گزار سکاها<sup>62</sup> سازد که قومی از تیره ایرانی و کوچنده بود و ارتش آشور بدون برخوردارگی از پشتیبانی سکاها نمی‌توانست در جنگ بر ارتش ماد پیروز شود.

دوران وابستگی امیرنشینان ماد به سکاها ۲۸ سال بود، زیرا در ۶۲۵ پیشامیلاد کیاکسار دوم که فرزند فرورتیش بود، توانست امیرنشینان ماد را دوباره متحد سازد. او با ایجاد ارتشی نیرومند در سال ۶۱۲ پیشامیلاد به سرزمین آشور حمله کرد و پس از پیروزی در چند جنگ و برخوردارگی از پشتیبانی دولت بابل سرانجام توانست آن دولت را تسخیر و متلاشی کند. با نابودی دولت آشور به توان نظامی و قدرت اقتصادی و سیاسی دولت ماد که همچنان اتحادیه‌ای از امیرنشینان بود، بسیار افزوده شد. تیره‌های ماد که در آغاز از تمدن شهرنشینی دور و دارای خوی جنگ‌جوئی

---

<sup>59</sup> فرائوتس Phraortes یا فراورتیش Frawartiš بنا بر هرودت فرزند دایوکس بود و از ۶۷۵ تا ۶۵۳ پیشامیلاد در سرزمین ماد پادشاهی کرد. اما بنا بر اسناد تاریخی تازه‌ای که به دست آمده‌اند، باید این روایت هرودت را نادرست دانست. در این رابطه بنگرید به:

<sup>60</sup> Rollinger, Robert: „Das Phantom des Medischen „Großreichs“ und die Behistun-Inschrift. In: Edward Dabrowa: „Ancient Iran and its Neighbours“. Krakau 2005, Seite 6-7.

<sup>61</sup> Herodot: „9 Bücher zur Geschichte“, Marix Verlag, Wiesbaden 2004, Seite 84

<sup>62</sup> Skythen

بودند، پس از پیدایش دولت ماد ستون پایه سپاهیان را تشکیل می‌دادند. دیگر آن که خانواده در دوران ماد دارای ساختار پدرشاهی و مرد سرور خانواده بود و هر مردی چندین همسر و چند زن صیغه داشت،<sup>63</sup> یعنی چند همسری و صیغه کردن زنان از دوران پادشاهی دودمان ماد در ایران رواج داشت و برخلاف برداشت کنونی، دستاورد سلطه اعراب مسلمان بر ایران نیست، زیرا در کشورهای اسلامی غیر آریائی چنین پدیده‌ای را نمی‌توان یافت.

کیاکسار دوم پس از پیروزی چشم‌گیر خویش توانست با دولت بابل بر سر تقسیم سرزمین سوریه توافق کند. پس از این کامیابی‌ها ارتش ماد سرزمین اورارتو<sup>64</sup> را که بخشی از ترکیه کنونی بود، اشغال کرد که دارای صنعت‌گران برجسته‌ای بود. این صنعت‌گران به هگمتانه پایتخت ماد کوچ داده شدند و در ساختن کاخ‌های پادشاهی ماد و سپس پادشاهی هخامنشی نقشی برجسته بازی کردند.

باز بنا بر گفتار هرودت کیاکسار دوم پس از آن همه پیروزی‌های چشمگیر برای تسخیر سرزمین لیدی به آسیای صغیر لشکرکشی کرد و با آن که در جنگ برتری نظامی با ارتش ماد بود، اما به خاطر کسوفی که سبب تاریکی روز در هنگامه نبرد شد، رهبران دو دولت با هم قرارداد صلح بستند.<sup>65</sup> پس از آن ارتش ماد به مناطق شرقی هجوم برد و توانست سرزمین پارت، یعنی خراسان بزرگ را اشغال و ضمیمه سرزمین خود سازد و دولتی تشکیل دهد که وسعت آن از ایران کنونی بسیار بیش‌تر بوده است، یعنی به جز خوزستان که در آن دوران بخشی از دولت بابل بود، تمامی ایران، افغانستان، بخشی از پاکستان، تاجیکستان و هم‌چنین نیمه‌ای از ترکیه در قلمرو امپراتوری ماد قرار داشت.



وسعت سرزمین ماد در ۶۰۰ پیشامیلاد

<sup>63</sup> Ebenda, Seite 102

<sup>64</sup> Urartu

<sup>65</sup> Herodot: „9 Bücher zur Geschichte“, Seite 84

با این حال بنا بر تاریخ هرودوت و منابع آشوری و بابلی، دولت پادشاهی ماد هم‌چنان دولتی نامتمرکز بود، یعنی اتحادیه‌ای بود از حکومت‌های منطقه‌ای اقوامی که با پیوستن به «اتحادیه ماد» استقلال درونی خود را از دست نداده بودند. به این ترتیب نخستین دولت ایرانی از پیوستن داوطلبانه بیش از صد امیرنشین به گرد هم به وجود آمد. تازه‌ترین پژوهش‌ها نیز نشان می‌دهند که ساختار ساتراپی نه در دوران داریوش یکم، بلکه در دوران کیارکسار دوم به وجود آمد، زیرا زبان‌شناسان بر این باورند که واژه ساتراپ ریشه مادی دارد، یعنی در این دوران امیرنشینی که با هم اتحادیه ماد را تشکیل داده بودند، به ساتراپ‌های شاه بدل شدند که در حوزه اداری خود از استقلال درونی برخوردار بودند. ساتراپ‌ها در سیاست خارجی باید از دولت مرکزی پیرو<sup>66</sup> می‌کردند، به دولت مرکزی خراج سالانه می‌پرداختند و در منطقه اداری خود امنیت را برقرار می‌کردند و در هنگام جنگ نیروی نظامی در اختیار دولت مرکزی قرار می‌دادند.

چکیده آن که دولتی که نخست از اتحاد اقوام ماد تشکیل شد و در آغاز وجهی نیمه دموکراتیک داشت، پس از کامیابی‌های خود توانست دیگر اقوام ایرانی‌تبار را جذب خود کند، نزدیک به ۱۷۸ سال (۵۵۰-۷۲۸ پیشامیلاد) بر بخش بزرگی از ایران و سرزمین‌های همسایه حکومت کرد. ویژگی دولت ماد در آغاز عدم تمرکز دولت مرکزی بود، اما همان‌گونه که خواهیم دید، هر چه به قدرت نظامی و تهاجمی آن دولت افزوده شد، به‌همان نسبت نیز از خصلت عدم تمرکز دولت مرکزی کاسته شد، یعنی دولت متمرکز که به تدریج وجه استبدادی یافته بود، جانشین اتحادیه امیرنشینان شد. همین دگرگونی تدریجی، یعنی گرایش از مناسبات نیمه دموکراتیک فدرالی به سوی دولت استبدادی قدر فدرت زمینه را برای پیدایش امپراتوری هخامنشی هموار کرد، زیرا بدون پیدایش دولت ماد پیش‌شرط‌های اداری و نظامی ضروری برای تحقق امپراتوری بزرگ هخامنشی بر سه قاره آسیا، آفریقا و اروپا امکان‌پذیر نمی‌بود. به عبارت دیگر، انکشاف ساختار اداری دولت ماد زمینه را برای تبدیل دولت هخامنشی به بزرگ‌ترین امپراتوری و نیرومندترین قدرت نظامی آن دوران فراهم آورد.

---

<sup>66</sup> Klinkott, Hilmar: "Der Satrap. Ein achaimenidischer Amtsträger und seine Handlungsspielräume", Verlag Antike, Frankfurt am Main, 2005



## پیدایش پادشاهی خدادادی در ایران

برخلاف فراعنه مصر و پادشاهان چین، شاهان دودمان ماد و امپراتوری هخامنشی<sup>67</sup> خود را بنا بر اسناد تاریخی موجود خدا- شاه نامیدند، زیرا امیرانی که عضو اتحادیه بودند کسی را از میان خود به شاه‌شاهان بودن، برمی‌گزیدند و به همین دلیل در آن دوران قدرت هنوز وجه آسمانی نیافته بود. در هر حال ساختار حکومت «دمکراتیک»، یعنی گزینش شاه توسط انجمن امیران در سرزمین ماد زیاد به‌درازا نکشید و بنا بر روایت هرودوت «دایوکس خلق ماد را به انقیاد خود درآورد و به تنهایی بر آن حکومت کرد»<sup>68</sup> برخی نیز نوشته‌اند «پاشاهان ماد حکومت مطلقه داشتند: کارهای کشور همه زیر نظر شاه بود و هیچ یک از درباریان حق چون و چرا نداشت»<sup>69</sup> به این ترتیب حکومت پادشاهی مطلقه به تدریج جانشین دموکراسی خامی شد که بنا بر روایت هرودوت تا پیش از بنیان‌گذاری نخستین دودمان شاهی در این سرزمین می‌توانست وجود داشته باشد. پس از گزینش کیاکسار یکم به شاه شاهان دیدیم که پادشاهی در خانواده او موروثی گشت و پس از او فرزندش فروتیش<sup>70</sup> شاه ماد شد و در دوران او سرزمین پارس به اشغال ماد درآمد، یعنی شاه سرزمین پارس خراج‌گذار پادشاه ماد گشت.

در عوض کوروش دوم<sup>71</sup> که از نوادگان تائیسپس<sup>72</sup> دومین شاه از دودمان هخامنش بود، بنا بر سنتی که هنوز نیز در رژیم‌های سلطنتی وجود دارد، مبنی بر

---

<sup>67</sup> امپراتوری هخامنشی در ۵۵۰ پیشامیلاد توسط کوروش کبیر بنیان نهاده شد و در ۳۳۰ پیشامیلاد پس از شکست داریوش سوم از سپاهیان اسکندر مقدونی نابود شد. دودمان هخامنشی ۲۲۰ سال بر ایران و مناطق اشغالی سلطنت و حکومت کرد.

<sup>68</sup> Herodot: "9 Bücher zur Geschichte", Marixverlag, Wiesbaden 2004, Seite 84  
<sup>69</sup> رضائی، عبدالطیم: «تاریخ ده هزار ساله ایران»، جلد اول، انتشارات اقبال، پائیز ۱۳۶۴، صفحه ۱۶۱  
Rollinger, Robert: "Das Phantom des Medischen "Großreichs" und die Behistun-Inschrift", Krakau 2005, Seiten 18-20

<sup>71</sup> کوروش دوم یا کوروش کبیر گویا در سال ۶۵۷ پیشامیلاد زاده شد و در سال ۶۰۰ پیشامیلاد در جنگ کشته شد. او چهارمین شاه از دودمان هخامنش بود. در استوانه‌ای سفالی که در بابل یافت شد، کوروش شاه انشان و فرزند تائیسپس Teispes نامیده شده است، اما گائیسپس پسر هخامنش و نبای کوروش دوم است. گویا تائیسپس چون دو پسر داشت، که یک کوروش و دیگری آریارامنا Ariaramna نام داشتند. او سرزمین خود را میان دو پسرش تقسیم کرد و کوروش یکم که پدر بزرگ کوروش دوم است، در سرزمین انشان و برادرش آریارامنا در سرزمین پارس تقسیم حکومت

موروثی بودن سلطنت، یعنی هم‌خونی که سبب مشروعیت دست‌یابی به قدرت سیاسی می‌گردد، توانست به سلطنت دست یابد. بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهند که از یک‌سو مادر کوروش دختر آستیگ<sup>73</sup> آخرین شاه دودمان ماد بود و از سوی دیگر کوروش ششمین شاه منطقه پارس و یکی از اعضاء «انجمن امیران» بود. تازه‌ترین پژوهش‌ها نشان می‌دهند که اکثریت اعضاء «انجمن امیران» از آستیگ ناراضی بود و در نتیجه تصمیم گرفت کوروش را که نوه آستیگ بود، جانشین او سازد. به عبارت دیگر، تغییر سلطنت بدون خونریزی رخ داد.

با آن که در اتحادیه دولت ماد امیران اقوام انیرانی نیز عضو بودند، اما بنا به روایت هردوت اتحاد چند قوم ایرانی تبار هم‌چون ماد، انشان و پارس زمینه را برای تحقق امپراتوری هخامنشی توسط کوروش دوم هموار ساخت. او هم‌چنین توانست آخرین دولت-شهرهائی را که هنوز در سرزمین میان‌رودان وجود داشتند، اشغال و به این

---

می‌کردند و این هر دو ایالت در آغاز خراج‌گذار دولت ماد بودند. آریارامنا به‌خاطر سرپیچی از فرامین دولت ماد از قدرت کنار نهاده شد و حکومت پارس نیز به کوروش یکم واگذار شد. این تمرکز قدرت گویا سبب شد تا زمینه برای نیرومند شدن این اتحادیه هموار گردد و هنگامی که کوروش دوم به قدرت رسید، بتواند ارتش نیرومندی را برای جنگ با دولت ماد سازمان‌دهی کند. در یکی از اسناد آشوری از پادشاهی به نام کوروش که در پارس Pars-u-aš سلطنت می‌کرد و خراج‌گذار دولت آسور بود، نیز نام برده شده است. در هر حال کوروش دوم گویا در سال ۶۴۰ پیشا میلاد در انشان به پادشاهی رسید و بنا بر بررسی‌های تازه در سال ۵۲۸ پیشامیلاد در جنگ با اقوامی که در دشت‌های آسیای مرکزی می‌زیستند و هر از گاهی به شمال شرقی امپراتوری کوروش هجوم می‌آوردند، کشته شد.

<sup>72</sup> تاپسپس Teispes یا چیش‌پیش گویا در ۷۰۰ پیشامیلاد زاده شد و در ۶۴۰ پیشامیلاد درگذشت. او دومین شاه از دودمان هخامنش و پدر کوروش کبیر بود. او ۶۷۵ پیشامیلاد شاه شد و بنا بر روایت‌های اساسی سرزمین خود را بین دو پسرش کوروش و آریورامنا Aryau-ramna تقسیم کرد. کوروش شاه ایالت غربی انشان گشت و آریورامنا شاه ایالت شرقی پارس شد. ایالت تاریخی انشان دربرگیرنده بخش‌هایی از استان‌های خوزستان، چهارمحال و بختیاری، کهگیلویه و بویر احمد، بوشهر و فارس کنونی است. بنا بر همین روایات نیمه اساطیری این دو ایالت خراج‌گذار دولت ماد بودند.

<sup>73</sup> آستیگ آخرین شاه از دودمان ماد بود. او فرزند کیاکسار دوم و پدر بزرگ کووش بزرگ بود. بنا بر روایت هردوت آستیگ از ۵۸۵ تا ۵۵۰ پیشامیلاد پادشاهی کرد، اما بنا بر پژوهش‌های نو او در ۵۵۱ پیشامیلاد به شاهی برگزیده شد و یک سال بعد توسط «انجمن امیران» از سلطنت کنار نهاده شد و کوروش کبیر جانشین پدر بزرگ خود گشت.

ترتیب آخرین دولت‌هائی را که در آن‌ها هنوز پدیده خدا-شاهی وجود داشت، در این بخش از جهان ناپود کند.

در کتیبه‌های سنگی و خشت نوشته‌هائی که از آن دوران وجود دارند و هم‌چنین بنا بر آنچه هرودوت درباره شاهان این دودمان در تاریخ خود نوشته است، در هیچ سندی از پدیده خدا-شاه ردی نمی‌توان یافت. در عوض تاریخ‌نویسان ساختار دولت هخامنشی را استبدادی<sup>74</sup> نامیده‌اند. در این ساختار سیاسی شاه از قدرتی نامحدود برخوردار بود، یعنی اراده و خواست او حتی فراسوی سنت‌ها، رسوم و قوانین جاری قرار داشت. به عبارت دیگر، در دولت استبدادی یک نفر بر جامعه حکومت می‌کند، در حالی که در دولت دمکراتیک، مردم از میان خود یک یا چند تن را برای حکومت کردن بر می‌گزینند و بر کارهای آن‌ها نظارت می‌کنند و از حق برکنار ساختن آن‌ها از قدرت سیاسی برخوردارند.

بنا بر تاریخ هرودوت، ساختار حکومت استبدادی از دوران مادها در ایران وجود داشت. با پیدایش امپراتوری هخامنشی و پادشاهی کوروش دوم این ساختار به‌هیچ وجه دگرگون نشد. اما داریوش یکم<sup>75</sup> در بند پنجم از ستون یکم کتیبه بیستون بر این باور است که «اهورامزدا شاهی را به» او داد و «به‌خواست اهورا مزدا» او «شاه

---

<sup>74</sup> دسپوت Despot واژه‌ای یونانی است و به معنی آقا یا ارباب برده است. یونانیان صاحبان بردگان را دسپوت می‌نامیدند. چون در آن دوران انسانی که به برده بدل می‌گشت، در باور یونانیان به شیئی تبدیل می‌شد و خصلت انسانی خود را از دست می‌داد، در نتیجه صاحب برده می‌توانست با چیزی که به او تعلق داشت، هر کاری که می‌خواست، انجام دهد، یعنی می‌توانست به دل‌خواه خود سرنوشت برده را تعیین کند. سلطنت مطلقه و هم‌چنین ولایت مطلقه فقیه را نیز باید نوعی از ساختار دولت استبدادی دانست.

<sup>75</sup> داریوش یکم در ۵۴۹ پیشامیلاد زاده شد و در ۴۸۶ پیشامیلاد درگذشت. او نبیره برادر کوروش بود و همراه کمبوجیه به مصر رفته بود. اما پس از خبر پادشاهی بردیای دروغین، داریوش با کمبوجیه به ایران بازگشت. کمبوجیه در میان راه درگذشت و داریوش با سپاهی که به همراه داشت، توانست بردیای دروغین را از میان بردارد و در سال ۵۲۲ پیشامیلاد خود شاه شود. در دوران او امپراتوری ایران بزرگ‌ترین وسعت خود را یافت و از یونان تا چین امتداد داشت. داریوش ساختار سیاسی ساتراپی را جانشین ساختار اتحادیه «شل» دوران ماد ساخت و به قدرت دولت مرکزی به‌شدت افزود. هم‌چنین در دوران او ساختار دیوان‌سالاری دولتی دگرگون شد و این ساختار تا انقلاب مشروطه نه فقط در ایران، بلکه در بیش‌از کشورهای غرب آسیا وجود داشت.

است.»<sup>76</sup> به این ترتیب این اندیشه که هر شاهی باید از سوی خدا برگزیده شده باشد، به عنصری تعیین‌کننده در فرهنگ سیاسی ایران بدل گشت و رد پای آن را می‌توان حتی در قانون اساسی مشروطه نیز یافت.<sup>77</sup> با این حال میان شاهی که «به‌خواست خدا» شاه می‌شود تا شاهی که در او نیروی الهی نهفته است، توفیر بسیار زیادی وجود دارد. شاهان ایران باستان با همه‌ی ویژه‌گی‌هایی که داشتند، هم‌چنان خود را از جنس انسان می‌دانستند، در حالی که خدا-شاهانی که در دولت-شهرهای میان‌رودان، زیستند، فراعنه مصر، شاهان چین و ... خود را ابرانسان، یعنی خدایانی می‌پنداشتند که از آسمان به زمین فرود آمده بودند.

بنا بر اسناد و مدارکی که وجود دارند، ساختار امپراتوری ماد اتحادیه‌ای تقریباً «شُل» از چند دولت بود که در صدر آن شاه ماد قرار داشت.<sup>78</sup> اما بنا بر روایت هرودوت ساختار سیاسی دولت ماد از چند حلقه تشکیل می‌شد که در مرکز آن دولت ماد قرار داشت و دولت‌های همسایه با سرزمین ماد باید به این دولت خراج می‌پرداختند. در عوض آن دولت‌ها حق داشتند از دولت‌های همسایه‌ی خویش خراج بستانند که یک حلقه دورتر از دولت ماد فاصله داشتند و همین‌طور دولت‌هایی که در حلقه سوم قرار داشتند، از دولت‌های همسایه خود در حلقه چهارم خراج می‌ستانند و ...<sup>79</sup> بنا بر آنچه هرودوت نوشته است، امپراتوری پارس نیز بر اساس ساختار سیاسی امپراتوری ماد تشکیل شد، اما توانست آن را در دوران پادشاهی داریوش بزرگ انکشاف دهد.<sup>80</sup>

در هر حال، پیدایش پادشاهی هخامنشی بنیادی دمکراتیک نداشت. بنا بر کتیبه بیستون و تاریخ هرودوت پس از مرگ کوروش بزرگ پسر او کمبوجیه دوم<sup>81</sup> شاه

<sup>76</sup> مرادی غیاث‌آبادی، رضا: «کتیبه داریوش کبیر در بیستون»، سال انتشار ۱۳۸۴. هم‌چنین بنگرید به

سایت زیر: [http://www.bisotun.ir/txt\\_katibeh\\_daryoosh\\_p2.htm](http://www.bisotun.ir/txt_katibeh_daryoosh_p2.htm)

<sup>77</sup> در اصل ۳۵ متمم قانون اساسی مشروطه که در ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ هجری تصویب شد، چنین آمده است: «سلطنت ودیعه‌ای است که به‌موهبت الهی از طرف ملت به‌شخص شاه مفوض شده.»

<sup>78</sup> Frye, Richard: "Persien bis zum Einbruch des Islam", Magnus Verlag Essen, 1975, Seite 149

<sup>79</sup> Herodot: "9 Bücher zur Geschichte", Marix Verlag, Wiesbaden 2004, Seite 101

<sup>80</sup> Ebenda

<sup>81</sup> کمبوجیه دوم در ۵۵۸ پیشامیلاد زاده شد و در ۵۲۲ پیشامیلاد درگذشت. او پس از کسب قدرت برادر خود بردیا را مخفیانه کشت و هنگامی که در مصر بود، خبردار شد که مغی خود را بردیا نامیده

شد. هرودوت نوشته است که کمبوجیه پیش از مرگ دیوانه شد و دیگران بر این باورند که او گویا به بیماری صرع دچار بود و گاهی غش می‌کرد. در هر حال، گویا کمبوجیه پیش از سفر به مصر برادر خود بردیا<sup>82</sup> را مخفیانه کشت. هنگامی که کمبوجیه مصر را فتح کرد و در آن کشور به‌سر می‌برد، با خبر شد که گئومات مغ<sup>83</sup> خود را بردیا نامیده و در شوش به تخت شاهی نشسته است. او برای بازپس گرفتن پادشاهی خود و نابود ساختن بردیای دروغین تصمیم گرفت با سپاهیان خود به ایران بازگردد، اما گویا هنگام سوار شدن بر اسب بند شمشیر او پاره شد و در نتیجه تیغه برهنه شمشیر ران او را درید و آن زخم موجب مرگ او شد.<sup>84</sup> داریوش دوم که بنا بر کتیبه بیستون از چند پشت عموزاده کمبوجیه و در مقام فرمانده سپاه ده هزار نفری «گارد جاوید»<sup>85</sup> به همراه کمبوجیه به مصر رفته بود، پس از مرگ او رهبری سپاه پارس را به دست گرفت و با آن ارتش به ایران بازگشت و چون کمبوجیه و برادرش بردیا فرزند پسری نداشتند، در نتیجه او توانست با برخورداری از پشتیبانی شش بزرگ‌زاده پارسی علیه بردیای دروغین کودتا کند و را بکشد و خود شاه شود.

---

و به‌جای او بر تخت شاهی نشسته است. او برای بازگیری قدرت با سپاهیان خود به ایران سفر کرد، اما در راه درگذشت. کمبوجیه در دوران کوروش بزرگ شاه بابل بود.

<sup>82</sup> بردیا پسر کوروش بزرگ و برادر کمبوجیه دوم بود. از تاریخ زایش و مرگ او آگاهی چندانی وجود ندارد، اما گویا کمبوجیه پیش از سفر خود به مصر که در سال ۵۲۵ پیش‌میلاد رخ داد، برادر خود را مخفیانه کشت تا کسی در نبود او مدعی تاج و تخت نشود. اما گئومات مغ که از این جنایت آگاهی داشت، در سال ۵۲۲ پیش‌میلاد و در غیاب کمبوجیه خود را بردیا نامید و بدون برخورد با واکنشی خود را شاه نامید.

<sup>83</sup> نام واقعی بردیای دروغین گئومات بود. از آن‌جا که هرودوت مغ‌ها را یکی از هفت تیره ماد نامید، بیش‌تر پژوهش‌گران بر این باورند که گئومات اهل ماد و در عین حال یک موبد زرتشتی بود که در دربار شاهی به‌سر می‌برد و به‌همین دلیل از ماجرای کشته شدن بردیا به‌فرمان کمبوجیه آگاهی داشت. گئومات پس از لشکرکشی کمبوجیه به مصر در دربار در هیبت بردیا برادر کمبوجیه ظاهر گشت و توانست قدرت سیاسی را از آن خود سازد. بنا بر روایت هرودوت، از آن‌جا که گئومات همه‌ی ساکنین امپراتوری را برای سه سال از سربازی و پرداخت مالیات معاف کرده بود، در نتیجه به جز پارسیان، مابقی مردم امپراتوری در مرگ او زاری کردند. او فقط چهار ماه پادشاهی کرد.

<sup>84</sup> Herodot: "9 Bücher zur Geschichte", Marix Verlag, Wiesbaden 2004, Seite 271

<sup>85</sup> گیرشمن، ر: «ایران از آغاز تا اسلام»، ترجمه دکتر محمد معین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران

## رایزنی درباره ساختار دولت هخامنشی

در تاریخ هرودوت در رابطه با پادشاهی داریوش یکم داستانی نقل شده است که در آن هفت ایرانی پنج روز پس از شرکت در کودتای موفقیت‌آمیز علیه گئومات مغ و کشتن او گرد هم آمدند و سه تن از آن‌ها درباره بهترین شکل حکومتی که باید پس از کشته شدن بردیای دروغین در ایران تحقق می‌یافت، اندیشه‌های خود را مطرح کردند. از آن‌جا که کمبوجیه و برادرش بردیا فرزند پسری نداشتند، پس گردهمایی و گفتگو درباره آینده سیاسی امپراتوری هخامنشی توسط بزرگ‌زادگان پارسی که در برنامه‌ریزی و انجام موفقیت‌آمیز کودتا نقشی تعیین‌کننده داشتند، کاری خردمندانه بود. با این حال باید داستان هرودوت در این باره را نیمه‌افسانه پنداشت.

در هر حال بررسی اندیشه‌هایی که در این گردهمایی عرضه شدند، برای تاریخ سیاسی ایران دارای اهمیت است، زیرا از یک سو آن چه در تاریخ هرودوت در رابطه با تعیین ساختار دولت در ایران مطرح شده، تا پیش از پیروزی انقلاب مشروطه پدیده‌ای استثنائی و منحصر به فرد است. از سوی دیگر در این گردهمایی سه تن از هفت بزرگ‌زاده پارسی به‌مثابه هواداران سه مکتب سیاسی متضاد کوشیدند در یک میزگرد سیاسی درستی و نادرستی تئوری‌های مختلفی را که در آن زمان لاقبل در تمدن یونان شناخته شده بودند، در رابطه با ساختار دولتی که باید پس از کودتا در ایران بازسازی می‌شد، مطرح کنند. نتیجه‌ی این گردهمایی و جدال اندیشه، آن‌طور که هرودوت گزارش داده است، به پیروزی اندیشه داریوش مبنی بر بازسازی دولت تک‌سالار انجامید و آن هفت تن داریوش را به پادشاهی امپراتوری برگزیدند.

هرودوت در این بخش از تاریخ خود یادآور شد سخنانی که در این گردهمایی گفته شدند، هر چند ممکن است برای یونانیان<sup>86</sup> باورنکردنی جلوه کند، اما زده شده‌اند.<sup>87</sup> به همین دلیل نیز بسیاری از پژوهش‌گران اروپائی می‌پندارند در رابطه با این رخداد باید برخی از منابع ایرانی در اختیار هرودوت بوده باشند.<sup>88</sup> با توجه به آن چه هرودوت در این باره نوشته است، برخی نیز بر این باورند که گردهمایی هفت بزرگ‌زاده پارسی باید پس از ۴۸۰ پیشامیلاد در شوش رخ داده باشد. زیرا خصوصیات مثبتی را که

<sup>86</sup> Hellenen

<sup>87</sup> Herodot: "9 Bücher zur Geschichte", Marix Verlag, Wiesbaden 2004, Seite 280

<sup>88</sup> Bringmann, Klaus: "Die Verfassungsdebatte bei Herodot 3, 80-82 und Dareios' Aufstieg zur Königsherrschaft", 1976, Seiten 267-269

اوتانه<sup>89</sup> درباره دموکراسی برشمرده است را می‌توان پس از آن سال در آتن یافت. برخی نیز برداشت اوتانه از دموکراسی را شبیه آن نوع حکومت مردم‌سالار می‌دانند که از میانه سده پنجم پیشامیلاد در آتن وجود داشت.<sup>90</sup> از سوی دیگر برخی دیگر از پژوهش‌گران این گردهمائی را پرداخته اندیشه هرودوت می‌دانند، زیرا بنا بر باور آن‌ها در شرق حکومت‌های خدا-شاهی و یا پادشاهی مطلقه وجود داشتند و حکومت دموکراتیک در این بخش از جهان در آن روزگار پدیده ناشناخته‌ای بوده است.<sup>91</sup> هر چند گویا آتنی‌ها سخنان هرودوت را مبنی بر این که اوتانه خواهان تحقق دموکراسی در پارس بود، باور نکردند، اما او در تأیید باور خویش در کتاب ششم تاریخ خود از مردونیه<sup>92</sup> سردار داریوش یکم سخن گفته و یادآور شده است که او پس از فتح دولت-شهرهای یونانی در آسیای صغیر، حکومت‌های فردی را از میان برداشت و حکومت مردم‌سالار را در این سرزمین‌ها متحقق ساخت.<sup>93</sup> با این حال برخی دیگر از پژوهش‌گران بر این باورند که میان آن‌چه مردونیه در دولت-شهرهای آسیای صغیر متحقق ساخت، با آن‌چه در گردهمائی هفت بزرگ‌زاده ایرانی درباره حکومت مردم‌سالار سخن گفته شد، تفاوت زیادی است، زیرا در دولت-شهرهای آسیای صغیر حکومت مردم‌سالار دارای پیش‌تاریخ بود و در نتیجه بازسازی آن باید آسان و ممکن

---

<sup>89</sup> اوتانه یا اوتانس Otnes فرزند فارناسپس Pharnaspes و یکی از اشراف سرشناس پارس بود. بنا بر تاریخ هرودوت او نقش تعیین‌کننده‌ای در افشاء بردیای دروغین بازی کرد و در کنار داریوش نیروی محرکه کودتا علیه گنومات بود. داریوش پس از پادشاهی او را به‌فرماندهی ارتش ایران در آسیای صغیر گمارد.

<sup>90</sup> Apfel, Helmut: "Die Verfassungsdebatte bei Herodot (3,80-82)", Dissertation Erlangen 1957, Seite 74

<sup>91</sup> Bringmann, Klaus: "Die Verfassungsdebatte bei Herodot 3, 80-82 und Dareios' Aufstieg zur Königsherrschaft", 1976, Seiten 266-268

<sup>92</sup> مردونیه یا مردونیوس Mardonios سردار ایرانی، فرزند گوبریاس Gobryas و شوهر دختر داریوش یکم به نام آرتازوسره Artazostre بود. او یکی از با نفوذترین بزرگ‌زادگان و سرداران در دربار داریوش بود. مردونیه ۴۹۲ پیشامیلاد نخستین جنگ با دولت‌های تراکیه و مقدونیه را آغاز کرد. او سرانجام در سومین لشکرکشی ایرانیان به یونان در دوران خشایار شاه شکست خورد و به دست یک سردار اسپارتی کشته شد.

<sup>93</sup> Herodot: "9 Bücher zur Geschichte", Marix Verlag, Wiesbaden 2004, Seite 487

بوده باشد. اما چنین حکومتی در پارس بدون پیشاتاریخ، ناشناخته و در نتیجه تحقق آن باید ناممکن بوده باشد.<sup>94</sup>

همچنین برخی نیز بر این باورند که در کتیبه‌های بیستون و نقش رستم داریوش یکم به این گردهمایی اشاره شده است. در کتیبه بیستون ماجرای بردیای دروغین به ثبت رسیده و در بند دوم کتیبه نقش رستم داریوش نوشته است که نه می‌خواهد توانمندان بر ناتوانان ستم روا دارند و نه آن که ناتوانان بر توانمندان بدی کنند.<sup>95</sup> این سخنان از سوی این پژوهش‌گران به مثابه هواداری از اصل عدالت حقوقی افراد در برابر قانون تلقی شده است که بدون آن تحقق دولت دموکراتیک ناممکن است. هم‌چنین برخی دیگر از پژوهش‌گران آن‌چه را که از سوی دو سخن‌ران دیگر و به ویژه از سوی داریوش در این گردهمایی گفته شد، بازتاب دهنده اندیشه‌ها و باورهای سیاسی ایرانیان و نه یونانیان در رابطه با ساختار دولت دانسته‌اند.<sup>96</sup>

اوتانه بنا بر اسناد تاریخی داماد کوروش کبیر و پدر زن کمبوجیه دوم، یعنی خود عنصری از دودمان پادشاهی هخامنشی بود. او نخستین کسی است که بنا بر تاریخ هردوت در آن گردهمایی سخن‌رانی کرد، اوتانه در آغاز از دوران پادشاهی کمبوجیه دوم سخن گفت که نمونه بدی از حکومت سلطنت مطلقه را نمودار می‌ساخت. بنا بر باور او بهترین شاه نیز چون انسانی اراده‌گرا است، پس می‌تواند از اصول اخلاقی منحرف گردد و به زیردستان خود ستم کند، زیرا شاهان نیز هم‌چون هر انسان دیگری نسبت به دیگران حسودند و با برخورداری از قدرت سیاسی زیاد می‌توانند به انسان‌هایی مغرور و متکبر بدل گردند. چنین شاهانی برای آن که بتوانند در همه زمینه‌ها برتر از اطرافیان خود باشند، در نتیجه افرادی را که بهتر از خود بیابند، سرب‌نیست خواهند کرد و گرد خود افرادی را فراخواهند خواند که کاسه‌لیس و فرصت‌طلبند. چنین پادشاهی که از قدرت مطلقه برخوردار است، به زنان تجاوز

---

<sup>94</sup> Apfel, Helmut: "Die Verfassungsdebatte bei Herodot (3,80-82)", Dissertation Erlangen 1957, Seiten 75-77

<sup>95</sup> بریان، پیر: «تاریخ مپراطوری هخامنشی»، نشر قطره، ۲۰۰۷. ترجمه متن بند دوم این کتیبه چنین است: بند ۲- داریوش شاه گوید: به خواست اهورامزدا چنان کسی هستم که راستی را دوست هستم، بدی را دوست نیستم. نه مرا میل (است) که (شخص) ضعیف از طرف توانا (به او) بدی کرده شود. نه آن مرا میل (است) که (شخص) توانایی از طرف ضعیف (به او) بدی کرده شود.

<http://irpedia.wordpress.com/tag/نقش-رستم/>

<sup>96</sup> Herodot: "9 Bücher zur Geschichte", Marix Verlag, Wiesbaden 2004, Seite 100



خواهد کرد و بدون بازپرسی و حکم دادگاه آدم خواهد کشت.<sup>97</sup> اوتانه پس از آن در رابطه با خصوصیات بد بهترین حکومت مطلقه «بر این باور بود که باید حکومت امپراتوری را به دست تمامی پارسیان سپرد.»<sup>98</sup> او در سخنرانی خود نه فقط با بازسازی حکومت مطلقه یک فرد بر امپراتوری مخالفت کرد، بلکه هم چنین گفت: «هرگاه مردم حکومت کنند، در آن صورت آن حکومت از یک سو دارای بهترین نام مبتنی بر برابری افراد در مقابل قانون<sup>99</sup> است و از سوی دیگر دست به کارهایی نخواهد زد که حکومت فردی انجام می دهد: در این حکومت مسئولین مشاغل بر حسب قرعه برگزیده می شوند و هر مسئولی در برابر مردم پاسخگو خواهد بود؛ و تمامی تصمیمات بر دوش جامعه نهاده می شود. پس من باورم را به این گونه می گویم که می خواهیم از حکومت فردی دست برداریم و تمامی قدرت را به مردم بسپاریم: زیرا در مردم همه چیز نهفته است.»<sup>100</sup>

نخستین پرسش آن است که چگونه اوتانه که در پارس، یعنی در جامعه ای زیسته بود که در آن دموکراسی وجود نداشت و تا آن زمان به اروپا و دولت-شهرهای یونان نیز سفر نکرده بود، توانست به خوبی های دولت مردم سالار پی برد و خواستار تبدیل دولت پادشاهی مطلقه به دولتی مردم سالار گردد؟ به همین دلیل نیز بسیاری از پژوهشگران این بخش از تاریخ هردوت را نوعی داستان سرایی می دانند. از سوی دیگر اوتانه در سخنرانی خود نه فقط بدی ها و کاستی های حکومت فردی مطلقه را برشمرد، بلکه خواستار حکومت مردم سالار نه برای مردمی که در سراسر امپراتوری می زیستند، بلکه فقط برای مردم پارس گشت، یعنی خواستار دموکراسی برای خلق حاکم و استبداد برای مردمی شد که در مناطق اشغالی زندگی می کردند.

در دوران هردوت با آن که در آن دموکراسی وجود داشت، اما آن دولت-شهر در مستعمرات خود بنا بر روابط غیردموکراتیک حکومت می کرد، یعنی مردمی که در مستعمرات می زیستند، از حق تعیین سرنوشت خویش برخوردار نبودند. بنابراین حیرتانگیز نیست که هردوت آنچه را در دولت-شهر آن وجود داشت، برای

<sup>97</sup> Ebenda, Seiten 280-281

<sup>98</sup> Herodot: "9 Bücher zur Geschichte", Marix Verlag, Wiesbaden 2004, Seite 280

<sup>99</sup> Isonomie

<sup>100</sup> Herodot: "9 Bücher zur Geschichte", Marix Verlag, Wiesbaden 2004, Seite 281

امپراتوری پارس نیز مناسب تشخیص داد. البته عین همین سیستم چندین سده در امپراتوری روم نیز وجود داشت، با این تفاوت که دولت روم در سده‌های پایانی موجودیت خویش به تدریج به مردمی که در مستعمرات می‌زیستند، حقوق شهروندی داد، یعنی آن‌ها را شهروند روم ساخت تا بتوانند در تعیین سرنوشت خود و امپراتوری نقش داشته باشند. دولت‌های انگلستان و فرانسه نیز به‌مثابه دو کشور سرمایه‌داری که از سده هیجده میلادی بخش عمده‌ی جهان را بین خود تقسیم کرده بودند، در درون خویش دارای کارکردی دمکراتیک بودند، در حالی که در مستعمرات همه‌گونه حقوق دمکراتیک را از مردم بومی گرفته بودند.

سه دیگر آن که اوتانه هر چند از حکومت مردم بر مردم سخن گفت، اما ساختار چنین حکومتی را مشخص نساخت. در دولت-شهرهای یونان باستان تحقق حکومت دمکراتیک کار دشواری نبود، زیرا جمعیت و وسعت این دولت-شهرها اندک و دسترسی به آن‌ها کار سختی نبود. با توجه به پهناوری و پراکندگی جمعیت در امپراتوری هخامنشی و حتی در ایالت پارس تحقق حکومت مردم‌سالار کاری بود بسیار بفرنج، اما اوتانه در این زمینه هیچ طرحی ارائه نکرد. بنابراین پروژه حکومت مردم‌سالار او از همان آغاز باید با شکست روبه‌رو می‌شد، زیرا بنا بر داده‌های اجتماعی آن دوران برای امپراتوری پهناور هخامنشی طرحی خام و غیرواقعی بود.

بزرگ‌زاده دیگری که پس از اوتانه اندیشه و پیش‌نهاد خود را درباره حکومتی که باید در آینده در امپراتوری به‌وجود آید، طرح کرد، مگابیز<sup>101</sup> نام داشت. او هر چند هم‌چون اوتانه بر این باور بود که پادشاه برخوردار از قدرت مطلقه می‌تواند دچار غرور و تکبر گردد، اما یادآور شد که در حکومت مردم‌سالار توده نیز می‌تواند از یک چنین خصوصیتی برخوردار گردد. پس بنا بر نگرش او تبدیل حکومت پادشاهی مطلقه به حکومت مردم‌سالار به‌معنی از چاله درآمدن و در چاه افتادن است، زیرا غرور و تکبر

---

<sup>101</sup> مگابیز یا مگابیزوس Megabyzos یکی از اشراف‌زادگان هخامنشی و بنا بر روایت گزنفون در دوران پادشاهی کوروش کبیر ساتراپ ایالت عرب‌نشین بود. او هم‌چنین یکی از هفت بزرگ‌زاده هخامنشی بود که در کودتا علیه گئومات مغ شرکت داشت، زیرا نام او نه فقط در تاریخ هرودوت، بلکه هم‌چنین در کتیبه بیستون نیز آمده و در آن کتیبه بغابوخشا Baghabuxša نامیده شده است. او هوادار ساختار حکومت اولیگارشویی بود. زوپیروس Zopyros پسر او فرمانده سپاهی بود که پس از پادشاهی داریوش توانست بابل را دوباره تسخیر کند.

توده نادان و ناآگاه بسیار خطرناک‌تر از غرور و تکبر یک فرد، یعنی شاه قدر قدرت است. به‌همین دلیل نیز او هواداران حکومت مردم‌سالار، یعنی اوتانه را «بدخواه خلق پارس» نامید، زیرا بر خلاف توده نادان و ناآگاه شاه مستبد لاقال از شعور حکومت کردن برخوردار است.<sup>102</sup> اما در این گردهمایی مگابیز راه میانه را پیش‌نهاد کرد، یعنی به‌جای حکومت‌های مردم‌سالار (حکومت همه) و حکومت تک‌سالار (حکومت شاه مستبد)، حکومت اندک‌سالار (حکومت بهترین مردان) را پیش‌نهاد کرد. هرودوت به نقل از سخن‌رانی مگابیز در این رابطه چنین نوشت: «اما ما خواهان انتخاب بهترین مردان در یک کمیسیون و سپردن قدرت به آن‌هائیم، زیرا خود را در میان آن‌ها خواهیم یافت. اما بهترین مردان بهترین پیش‌نهادهای را خواهند کرد.»<sup>103</sup>

بفرنجی پیش‌نهاد مگابیز آن است که از یک‌سو تعداد بهترین مردانی را تعیین نمی‌کند که باید عضو کمیسیون یا انجمن حکومت گردند و از سوی دیگر خواهان انتخاب آن‌ها است، بدون آن که بگوید چه کسان و یا نهادهایی با برخورداری از چه شرایطی باید از حق انتخاب کردن چنین مردانی برخوردار باشند؟ به این ترتیب طرح مگابیز راه میانه‌ای است میان «حکومت شاه خودکامه» و «حکومت مردم‌سالار توده نادان و ناآگاه». به‌همین دلیل نیز برخی از پژوهش‌گران طرح مگابیز را حکومت اشراف زادگان<sup>104</sup> و برخی دیگر حکومت معدودی از برگزیدگان<sup>105</sup> نامیده‌اند.<sup>106</sup> در هر دو حالت، در طرح مگابیز می‌توان رد پای دموکراسی را یافت، زیرا اعضای «کمیسیون» یا «شورای حکومت» باید از سوی کسان یا نهادهایی برگزیده شوند. در عین حال طرح مگابیز با ساختاری که تا آن زمان در دولت هخامنشی وجود داشت، یعنی «انجمن امیران» که در آن شاهان و امیران سرزمین‌های مختلف عضو بودند و در تعیین شاه‌شاهان نقش داشتند، توفیر چندانی نداشت.

سومین کسی که در این گردهمایی سخن گفت، داریوش بود. او سخنان اوتانه در مورد کاستی‌ها و بدی‌های حکومت پادشاهی مطلقه و خوبی‌های حکومت مردم‌سالار

---

<sup>102</sup> Herodot: "9 Bücher zur Geschichte", Marix Verlag, Wiesbaden 2004, Seiten 282-82

<sup>103</sup> Ebenda, Seite 282

<sup>104</sup> Aristokratie

<sup>105</sup> Oligarchie

<sup>106</sup> Bringmann, Klaus: "Die Verfassungsdebatte bei Herodot 3, 80-82 und Dareios' Aufstieg zur Königsherrschaft", 1976, Seiten 270-272

را نادیده گرفت، اما کوشید از استدلال‌های مگابیز در برتری «حکومت پادشاهی مطلقه» بر حکومت «مردم‌سالاری توده نادان و ناآگاه» به سود اندیشه سیاسی خود بهره گیرد. بنا بر تاریخ هرودوت داریوش مخالف اشکال حکومت مردم‌سالار (دمکراسی) و اندک‌سالار (اولیگارشی) و هوادار حکومت تک‌سالاری بود، ساختاری که تا آن روز در پارس و دیگر دولت‌های منطقه میان‌رودان وجود داشت.

پس برای آن که بتوان اندیشه سیاسی داریوش را بهتر مورد بررسی قرار داد، نخست سخنان او را که در تاریخ هرودوت ضبط شده است، به فارسی برمی‌گردانیم و سپس به بررسی مضمون آن گفتار می‌پردازیم:

«به نظر من تمام آن‌چه را که مگابیز درباره حکومت مردم‌سالار گفت، کاملاً درست است، اما در مورد حکومت تعداد اندکی از مردم نادرست می‌باشد. زیرا در میان سه شکل حکومتی که در این‌جا در برابر ما قرار دارند، حتی هرگاه هر یک از آن‌ها، یعنی حکومت مردم‌سالار، حکومت اندک‌سالار و حکومت تک‌سالار را در عالی‌ترین وضعیت‌شان تصور کنیم، باز بر این باورم که آخرین نوع حکومت با فاصله زیاد از آن دو دیگر بهتر است. زیرا ظاهراً هیچ چیز نمی‌تواند بهتر از حکومت فردی باشد که از همه بهتر است؛ زیرا کسی که مستعد چنین نگرشی باشد، می‌تواند به بهترین نحوی توده را رهبری کند در عین آن که تدبیرهای او از دید مردانی که دشمن اویند، پنهان می‌ماند. اما در حکومت اندک‌سالار میان بسیار کسان که در رابطه با جامعه از خود لیاقت بروز داده‌اند، دشمنی‌های شدید بروز خواهد کرد. زیرا چون هر یک از آنان می‌خواهد بهترین باشد و به نفوذ نظرهای خود بی‌افزاید، در نتیجه کارشان می‌تواند به‌سادگی به دشمنی‌های بزرگ بی‌انجامد، امری که سبب چند دسته‌گی، و چند دسته‌گی موجب خون‌ریزی و خون‌ریزی اما منجر به حکومت فردی خواهد شد و همین امر نشان می‌دهد که تا چه اندازه حکومت فردی بهتر است. به نوبه خود هرگاه خلق حکومت کند، در آن صورت امکان دیگری جز رخنه تبه‌کاران در امور اجتماعی نخواهد ماند، این امر اما به جای دشمنی، سبب دوستی‌های با دوام میان آن‌ها خواهد گشت، زیرا کسانی که در پی نابودی همه‌ی امورند، با ریختن فکرهای‌شان روی هم مشترکاً عمل خواهند کرد. این کار تا زمانی که کسی بتواند خود را در فرای خلق قرار دهد و به‌کار چنین انسان‌هایی پایان دهد، ادامه خواهد یافت. بنابراین چون چنین کسی از سوی توده ستوده خواهد گشت، پس

در پی آن ستایش به یگانه حاکم بدل خواهد گشت. و همین امر نیز آشکار می‌سازد که حکومت فردی بهترین است. هرگاه بخواهم همه چیز را در یک کلمه بگنجانم، در آن صورت می‌پرسم چگونه آزادی را از ما گرفتند و چه کسی آن را به ما داد؟ آیا آزادی از سوی خلق، یا بر مبنی دستوری و یا توسط یک فرد حاکم به ما داده شده است؟ بنابراین بر این باورم از آن جا که توسط یک مرد به آزادی دست یافته‌ایم، پس باید از او پیروی کنیم و علاوه بر آن سنت‌های خوب پدران خود را از بین نبریم، زیرا کار خوبی نیست.»<sup>107</sup>

با بررسی گفتار داریوش می‌توان به چند نکته مهم در اندیشه سیاسی او پی برد: داریوش فرض را بر آن می‌گذارد که فقط جنبه‌های خوب اشکال حکومت‌های اندک‌سالار و تک‌سالار را با هم مقایسه می‌کند، اما در مورد حکومت مردم‌سالار فقط نکات منفی را بزرگ جلوه می‌دهد. او سپس می‌کوشد برتری حکومت تک‌سالار بر دیگر اشکال حکومت را با چند استدلال نمایان سازد که عبارتند از:

1- در حکومت تک‌سالار چون شایسته‌ترین فرد بر جامعه حکومت می‌کند، پس این نظام سیاسی بهتر می‌تواند در پی نیک‌بختی همگانی گام بردارد، زیرا چنین کسی مجبور به رقابت با دیگر افراد نیست و در نتیجه نمی‌تواند گرفتار خودخواهی‌های فردی خویش گردد.

گیریم که در آغاز پیدایش هر دودمان پادشاهی فردی شایسته توانسته باشد به قدرت سیاسی دست یابد، اما از آن پس این مقام از پدر به پسر ارث می‌رسد و هیچ تضمینی وجود ندارد که پسران هم‌چون پدران خود شایسته‌ترین فرد در یک جامعه باشند. البته در فرهنگ سیاسی ایران باستان این اندیشه وجود داشت شاهی که بر او فره ایزدی نتابیده شده باشد به کارهای ناشایستی که در خور پادشاه نیستند، دست خواهد زد و در نتیجه به زودی توسط فرد دیگری که فره ایزدی بر او تابیده است، از اریکه قدرت رانده خواهد شد.

2- در نظام اندک‌سالار رقابت و توطئه و حتی جنایت علیه یک‌دیگر انگیزه اصلی مردانی است که باید مشترکاً با هم حکومت کنند، وضعیتی که دیر یا زود به هرج و مرج منجر خواهد گشت و فقط با پیدایش حکومت تک‌سالار می‌توان به آن وضعیت پایان داد.

---

<sup>107</sup> Herodot: "9 Bücher zur Geschichte", Marix Verlag, Wiesbaden 2004, Seiten 282-83

امروز می‌دانیم که جامعه سرمایه‌داری بدون رقابت یک روز نیز دوام نخواهد آورد، یعنی رقابت در بازار موتور این مناسبات تولیدی است که سبب پیش‌رفت دانش و تولید می‌شود تا بتوان ارزان‌تر و بهتر کالاهای تولید شده را در بازار جهانی عرضه کرد. بنابراین رقابت سبب ابتکار و خلاقیت می‌شود و در عوض، در سیستم‌های دیکتاتوری کهن و مدرن چون رقابت اندیشه در حوزه‌های اجتماعی وجود ندارد، با جوامع ایستا و بی‌تحرك روبه‌رو می‌شویم. جوامعی که پویا نیستند و در نتیجه از پیش‌رفت بازمانده‌اند. البته رقابت ناسالم، یعنی رقابتی که بیرون از حوزه قانون امکان زیست بیابد، همان‌گونه که داریوش گفته است، می‌تواند به توطئه بی‌انجامد و سبب جنایت و هرج و مرج شود. اما این فقط جنبه منفی رقابت است، در حالی که داریوش جنبه مثبت رقابت را که سبب پویایی و شکفتگی اجتماعی می‌گردد، در گفتار خود نادیده گرفت.

3- در اندیشه داریوش نبود حق انتقاد توده‌ی مردم از حکومت تک‌سالار به‌مثابه جنبه مثبت این نظام سیاسی نمایانده شده است. در حالی که نبود حق انتقاد در هر سیستمی سبب رکود اندیشه‌های فردی و اجتماعی و پس‌ماندگی از کاروان پیش‌رفت‌های فنی، فرهنگی و اخلاقی خواهد گشت. فراتر از آن، در جوامعی که حق انتقاد وجود ندارد، فساد همه‌جا گیر است، زیرا بدون برخورداری از حق انتقاد هیچ کس از توانایی افشاء و مبارزه با فساد برخوردار نخواهد بود. فراتر از آن، توده‌ای که از حق انتقاد از وضعیتی که در آن به‌سر می‌برد، محروم گردد، چون با مناسبات موجود در تضاد قرار می‌گیرد، خلاقیت خود را از دست می‌دهد و سبب رکود اندیشه و تولید خواهد شد، یعنی محرومیت از انتقاد سبب پس‌ماندگی فنی و فرهنگی خواهد گشت.

4- بنا بر باور داریوش چون فقط یک فرد حکومت می‌کند، در نتیجه او بهتر می‌تواند اسرار دولتی را در حافظه خود نگاه‌دارد.

اما حتی در دورانی که داریوش می‌زیست، ساختارهای سیاسی مختلفی وجود داشتند. در برخی از دولت-شهرهای یونان که دارای نظام دموکراسی بودند، توده از حق تصمیم‌گیری درباره سرنوشت سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی دولت-شهر خود برخوردار بود. مردان سیاسی آن دوران فقط هنگامی می‌توانستند برنامه‌ها و پیش‌نهادهای خود را متحقق سازند که اکثریت مردان آزاد که در

جرگه خلق شرکت می‌کردند، بدان رأی می‌دادند. بنابراین مردان سیاسی با نشان دادن نکات قوت برنامه و پیش‌نهاد خود و نقاط ضعف برنامه‌ها و پیش‌نهادهای دیگران برای توده شرکت‌کننده در جرگه خلق تشخیص سره از ناسره را ممکن می‌ساختند. در عوض، در حکومت‌های تک‌سالار، چون فقط یک تن از همه چیز آگاه است، در نتیجه نسبت به توده از برتری اطلاعاتی و در نتیجه از قدرت بیش‌تری برخوردار خواهد گشت. در دموکراسی اما باید شفافیت اطلاعات وجود داشته باشد، یعنی هر اندازه مردم درباره امور خود از آگاهی بیش‌تری با خبر باشند، آگاهانه‌تر می‌توانند درباره آینده خود تصمیم بگیرند.

5- داریوش هم‌چنین بر این باور است که در حکومت تک‌سالار توده «آزادی» خود را فقط از یک فرد و نه از تعداد اندکی و یا خلق دریافت می‌کند و حکومت تک‌سالار بهتر از هر نظام دیگری می‌تواند از این «آزادی» نگره‌داری کند.

روشن است چنین ادعائی با توجه به دانش سیاسی آن زمان نیز ادعائی نادرست و به‌دور از واقعیات بود. در آن دوران حکومت‌های تک‌سالار اراده و خواست شاه مستبد را به‌مثابه قانون می‌نمایاندند و مردم باید بدون چون و چرا و بدون برخوردار از حق انتقاد از آن «قوانین» پیروی می‌کردند، در حالی که در دولت-شهرهای یونان که در آن‌ها حکومت مردم‌سالار وجود داشت، هر قانونی که توسط جرگه خلق تصویب می‌شد، دستاورد برخوردار اندیشه‌های لایه‌های مختلف اجتماعی بود و در نتیجه باید با توجه به منافع جمعی تنظیم می‌شد.

دیگر آن که در اندیشه داریوش این حکومت است که «آزادی» را به مردم می‌دهد. اما از آن‌جا که در حکومت‌های مردم‌سالار توده حکومت خود را بر می‌گزیند و قانون را تصویب می‌کند، در نتیجه آزادی‌های فردی نه از سوی حکومت به افراد، بلکه از سوی مردم به خود آن‌ها داده می‌شود، زیرا در این ساختار سیاسی توده سرنوشت خود و در نتیجه حدود و ثغور «آزادی»‌های فردی و اجتماعی خویش را تعیین می‌کند.

سرانجام آن که داریوش در پایان سخنان خود به گذشته اشاره کرد و یادآور شد که یک تن، یعنی کوروش کبیر توانست پارسیان را از سیادت مادها «آزاد» سازد و به همین دلیل برای آن که بتوانیم از این «آزادی» برخوردار باشیم، بهتر است که به راه و روش پیشینیان خود ادامه دهیم و از آن کج‌روی نکنیم، یعنی باید در آینده نیز

فقط از یک تن که باید «شایسته‌ترین» فرد در سراسر کشور باشد، پیروی کنیم. به این ترتیب او از مناسباتی که وجود داشت، دفاع کرد و بر این باور بود که چون حکومت تک‌سالار سبب سروری پارسیان بر دولت‌های همسایه گشته بود، پس باید آن مناسبات دوباره در امپراتوری بازسازی می‌شد. اما می‌دانیم حکومت‌هایی که از ارتش کوروش کبیر و سپس فرزندش کمبوجیه شکست خوردند، حکومت‌هایی خودکامه، تک‌سالار و حتی خدا-شاهی بودند، یعنی دارای ساختاری کم و بیش شبیه دولت هخامنشی بودند. شکست ارتش ایران از اسکندر مقدونی نشان داد که نظام تک‌سالاری هم‌چون هر نظام سیاسی دیگر می‌تواند دچار تباهی گردد و از عمر ابدی برخوردار نیست.

لازم به یادآوری است سه تنی که در این میز گرد درباره نظام سیاسی آینده امپراتوری هخامنشی سخن گفتند، خوبی‌های نظام دل‌خواه خود را از موضع کسانی که باید حکومت کنند، تصویر کردند، اما درباره سودمندی آن برای توده‌ای که باید در محدوده آن نظام‌ها زندگی کند، سخنی نگفتند.

هم‌چنین برخی از پژوهش‌گران رده‌بندی نظام‌هایی که در این گردهمایی از سوی سخن‌رانان عرضه شدند را بازتاب دهنده دستاوردهای دانش سیاسی آن دوران یونان می‌دانند، زیرا در دوران هروودوت در بسیاری از دولت-شهرهای یونان حکومت‌های مردم‌سالار جای خود را به حکومت‌های اندک‌سالار و سرانجام به حکومت‌های تک‌سالار دادند که یونانیان آن را تورانیس<sup>108</sup> می‌نامیدند. به همین سبب این پندار وجود داشت که همه‌ی نظام‌های حکومتی مردم‌سالار پس از چندی به حکومت‌های اندک‌سالار و سرانجام به حکومت‌های تک‌سالار بدل خواهند شد. هروودوت نیز تحت تأثیر آن شناخت در روایت خود این سلسله مراتب را حفظ کرد. بنابراین پیروزی اندیشه سیاسی داریوش در آن گردهمایی و گزینش او به پادشاهی حکومتی تک‌سالار بازتاب‌دهنده برداشتی بود که در آن زمان در یونان وجود داشت.<sup>109</sup>

---

<sup>108</sup>Tyrannis

<sup>109</sup> Ryffel, Heinrich: "Der Wandel der Staatsverfassungen. Untersuchungen zu einem Problem der griechischen Staatstheorie", Paul Haupt, Dissertation Bern 1949, besonders Seiten 34–35 und 63–73



در این گفتگو مگابیز فقط با این استدلال که توده از یکسو نادان و ناآگاه است و از سوی دیگر می‌تواند دچار تکبر گردد، تمامی استدلال‌های اوتانه مبنی بر خوبی‌های حکومت مردم‌سالار را نادیده گرفت. همین‌طور نیز داریوش با تکیه بر استدلال‌های مگابیز و بدون آن که خود استدلالی عرضه کند، حکومت مردم‌سالار را بدترین نوع حکومت نامید. در عوض چون مگابیز هوادار حکومت اندک‌سالار و بر این باور بود که بهترین کسان باید حکومت کنند، داریوش بدون آن که استدلال او را رد کند، آن را به زیرپایه حکومت تک‌سالار خود بدل ساخت، زیرا بنا بر پندار او نه بهترین مردان، بلکه فقط شایسته‌ترین مرد باید بر جامعه حکومت کند. به این ترتیب در این گفتگو همه‌ی نظام‌های حکومتی عوامل فروپاشی خود را در بطن خویش نهفته دارند. اوتانه خودخواهی، غرور و تکبر شاه حکومت تک‌سالار را عامل فروپاشی آن نظام نامید، مگابیز نادانی و ناآگاهی و تکبر توده مردم را عامل اصلی نابودی حکومت مردم‌سالار پنداشت و داریوش نیز رقابت میان بهترین مردان را با هدف دستیابی به قدرت بیش‌تر عامل هرج و مرج و زوال حکومت اندک‌سالار توصیف کرد، یعنی هر یک از سخن‌رانان نقاط ضعف نظام‌های دیگر را برشمرد. دوران‌دیشی داریوش در آن‌جا نمایان می‌شود که او به دلیل خاطره بدی که از حکومت کمبوجیه در ذهن بزرگ‌زادگان پارس وجود داشت، بدون آن که سخنی علیه آن شاه گفته باشد، پاسداری و پیروی از سنت‌های پدران را توصیه کرد، یعنی به پیش‌نهاد او حکومت تک‌سالاری که قرار بود بازسازی شود، به‌جای تقلید از حکومت کمبوجیه باید حکومت کوروش را الگوی خود قرار می‌داد.<sup>110</sup>

### ساختار دولت هخامنشی

تا پیش از پادشاهی داریوش یکم، امپراتوری هخامنشی ترکیبی از وحدت شاه پارس با دیگر پادشاهی‌هایی بود که با خشونت ضمیمه امپراتوری پارس شده بودند. در این دوران شاه پارس هم‌زمان شاه شاهان بابل، ماد، لیدی و در دوران کمبوجیه حتی فرعون مصر نیز بود. اما پس از پادشاهی داریوش یکم وضعیت باید دگرگون می‌شد، زیرا وجود پادشاهی‌های محلی سبب شد تا پس از کودتای داریوش بر ضد بردیای دروغین امپراتوری دچار هرج و مرج شود. در این دوران بسیاری از شاهان

<sup>110</sup> Stein, Heinrich: "Historiae Herodotos", Weidmann, Berlin 1893, Seiten 89-95

ایالتی دست به شورش زدند و کوشیدند به استقلال دوباره خود دست یابند. برای آن که این وضعیت تکرار نشود، داریوش که ۳۶

سال پادشاهی کرد و در دوران پادشاهی او امپراتوری هخامنشی به اوج پهناوری خود دست یافت، ساختار دولت را متمرکزتر ساخت، یعنی امپراتوری را با توجه به اقوامی که در آن پهنه می‌زیستند، به استان‌ها (ساتراپ‌ها) تقسیم کرد و در هر استانی ساتراپی (استانداری) از سوی شاه برای مدیریت اداری آن منطقه منصوب شد. در برخی از موارد نمایندگان شاه از میان خویشاوندان شاه پارس برگزیده می‌شدند و در برخی دیگر از موارد این استانداران بومی بودند. در این حالت آن‌ها در عین آن که ساتراپ برگزیده شاه پارس بودند، شاه استان یا سرزمین خود نیز محسوب می‌شدند. در مواردی نیز به خاطر حفظ سنت‌های بومی داریوش هم‌چون کوروش و کمبوجیه خود را شاه ماد، بابل و حتی فرعون مصر نامید. همین نقش دوگانه سبب شد تا داریوش یکم در کتیبه‌های خویش خود را شاه شاهان بنامد، یعنی شاهی که بر دیگر شاهان برتری داشت.



امپراتوری هخامنشی در حدود ۵۰۰ پیشامیلاد

در دوران پادشاهی داریوش یکم امپراتوری هخامنشی از دولت‌های ازبکستان، افغانستان، اسرائیل، ایران، ترکیه، سوریه، عراق، قبرس لبنان، سرزمین فلسطین اشغالی و مصر و هم‌چنین از بخش‌هایی از دولت‌های بلغارستان، پاکستان، سرزمین‌های آسیای مرکزی، سودان، قفقاز و لیبی کنونی تشکیل می‌شد. در این سرزمین پهناور مردمانی با زبان‌ها، فرهنگ‌ها و تمدن‌های گوناگون می‌زیستند. از آن‌جا که این سرزمین‌ها از درجات تکامل اقتصادی و اجتماعی متفاوتی برخوردار بودند، در نتیجه

در هر گوشه‌ای از آن سرزمین ساختار دولت‌های بومی بسیار ناهم‌گون بود. در سرزمین‌هایی چون ماد، بابل و مصر که دولت‌های پیش‌رفته وجود داشتند، آن دولت‌ها هم‌چنان به زندگی خود ادامه دادند، یعنی فقط باید به دولت هخامنشی سالیانه خراج می‌پرداختند و در هنگام جنگ سپاه در اختیار ارتش دولت مرکزی قرار می‌دادند. در بیش‌تر دولت-شهرهای آسیای صغیر حکومت‌های تک‌سالار بومی وجود داشت و در برخی دیگر از این دولت-شهرها فرماندهان ارتش هخامنشی به‌مثابه ساتراپ یا استاندار حکومت می‌کردند. هر ساتراپی منطقه‌ای را در بر می‌گرفت که در آن یک خلق یا چند قوم خویشاوند زندگی می‌کردند. در دوران داریوش یکم امپراتوری روی هم از ۳۲ ساتراپ یا استان تشکیل می‌شد، برخی از آن‌ها هم‌چون ساتراپ عرب‌نشین خودمختار بودند و فقط باید خراج می‌پرداختند و برخی دیگر توسط سیستم اداری امپراتوری اداره می‌شدند.

برای این که ساختار اداری از کارایی برخوردار شود، باید زیرساخت‌های مناسبی به‌وجود می‌آمدند که مهم‌ترین آن شاه‌راه‌هایی بودند که مناطق ساتراپ‌نشین را به هم وصل می‌کردند. وجود این شاه‌راه‌ها در عین حال سبب رشد اقتصادی نیز گشت، زیرا وجود راه‌های امن نه فقط زمینه را برای گسترش بازرگانی و تبادل کالا در دوران امپراتوری، بلکه حتی از چین و هند به اروپا را نیز فراهم آورد. به این ترتیب با جرئت می‌توان داریوش یکم را خالق «راه ابریشم» نامید. یکی از مهم‌ترین راه‌ها، جاده‌ای بود که کاخ‌های تخت جمشید و شهر شوش<sup>111</sup> را که پایتخت واقعی امپراتوری هخامنشی بود، به بندر افسوس<sup>112</sup> در سواحل غربی ترکیه کنونی وصل می‌کرد و هردوت در

---

<sup>111</sup> شوش شهری است باستانی که در تورات از آن نام برده شده و گویا دانیل پیامبر در این شهر می‌زیسته است. خرابه‌های شوش در استان خوزستان در نزدیکی مرز عراق قرار دارند. بسیاری از باستان‌پژوهان شوش را کهن‌سال‌ترین شهر دنیا می‌دانند. بنا بر آثاری که در شوش یافت شده‌اند، این شهر باید در پایان هزار پنجم و آغاز هزاره چهارم پیشامیلاد بنا شده باشد. شوش در هزاره سوم پیشامیلاد پایتخت دولت آرکادیش Arkadish و از هزاره دوم پیشامیلاد پایتخت دولت عیلام Elam بود. شوش در سده هفتم پیشامیلاد نخست ضمیمه دولت آسور و سپس توسط ارتش بابل اشغال شد. در سده ششم پیشامیلاد کوروش یکم توانست شوش را ضمیمه دولت پارس سازد.

<sup>112</sup> افسوس Ephesos بزرگ‌ترین دولت-شهر بندری یونانی در آسیای صغیر (ترکیه کنونی) بود. در این شهر معبد آرتیمس که یکی از هفت عجائب جهان باستان بود، قرار داشت. خرابه‌های باستانی این شهر اما امروز چندین کیلومتر از دریا فاصله دارد. این شهر دارای قدمت 5 هزار ساله است و آن را

تاریخ خود با جزئیات فراوان چگونگی این شاهراه را توصیف کرده است. بنا بر گزارش او، در کنار این راه‌ها کاروان‌سراها و چاپارخانه‌ها وجود داشتند که مسافران می‌توانستند در آن‌جا استراحت و اسب‌های خود را نگاه‌داری کنند. نامه‌برهای دولت می‌توانستند در چاپارخانه‌ها اسب‌های خسته خود را با اسب‌های تازه‌نفس عوض کنند تا بتوانند با شتاب فرمان شاه را به ساتراپ‌ها و یا فرماندهان ارتش برسانند. هم‌چنین در مسافت‌های معینی پادگان‌های نظامی در کنار همین شاهراه‌ها ساخته شده بودند و یکی از وظائف سربازان این پادگان‌ها تأمین امنیت راه‌ها بود.

هم‌چنین در دوران داریوش برای گسترش بازرگانی واحد پولی به‌وجود آمد که آن را دارایکوس<sup>113</sup> نامیدند. در همین دوران زبان عیلامی به‌مثابه زبان اداری پذیرفته شد، اما از دوران اردشیر یکم<sup>114</sup> زبان آرامی جای زبان عیلامی را گرفت، زیرا الفبای زبان عیلامی میخی بود، در حالی که الفبای زبان آرامی برای نوشتن آسان‌تر بود. هر دو زبان عیلامی و آرامی که در دوران هخامنشیان به زبان اداری بدل شدند، به خانواده زبان‌های سامی، یعنی به‌اقوامی تعلق داشتند که در مقایسه با دودمان

---

مردمی که یونانی نبودند، پایه‌گذاری کردند، زیرا افسوس واژه‌ای یونانی نیست. یونانی‌ها از سده دهم پیشامیلاد در این شهر ساکن شدند و پس از چندی آن را به دولت-شهری یونانی بدل کردند. در دوران هخامنشیان این شهر ساتراپ‌نشین بود و در ۲۹۴ پیشامیلاد اسکندر مقدونی آن شهر را از چنگ هخامنشیان رها ساخت. در دوران روم این شهر بندری بیش از ۲۰۰ هزار تن جمعیت داشت، اما در دوران امپراتوری بیزانس اهمیت خود را از دست داد.

<sup>113</sup> دارایکوس Dareikos به سکه‌های طلا و نقره‌ای گفته می‌شدند که از سوی شاهان هخامنشی به‌عنوان پول رایج تولید می‌شدند. وزن سکه‌های طلا تقریباً ۹ گرم و سکه‌های نقره معادل ۱۲۰ گرم بود. بر روی این سکه‌ها شاه در حالی که زانو بر زمین زده و کمانی را در دست داشت، ضرب شده بود. کهن‌ترین سکه‌هایی را که یافته‌اند، متعلق به سال ۵۱۵ پیشامیلاد است. این سکه‌ها تا پیروزی اسکندر و فروپاشی دودمان هخامنشی نه فقط در ایران، بلکه هم‌چنین در کشورهای همسایه نیز پول رایج و معتبر بود.

<sup>114</sup> اردشیر یکم یا اردشیر دراز دست پسر خشایار شاه بود. او ۴۶۵ پیشامیلاد جانشین پدر خود شد و در سال ۴۲۴ پیشامیلاد درگذشت. او نیز هم‌چون نیاکان خویش خود را شاه شاهان نامید. خشایار شاه به دست افسر گارد خود آرتابانوس Artabanos کشته شد، اما مدعی شد که به‌فرمان پسر بزرگ خشایار شاه که داریوش نام داشت، شاه را کشته است. اردشیر به‌خونخواهی چون پدر برادر خود را کشت و خود شاه شد. در تورات از این شاه نیز یاد شده است. گویا در هفتمین سال پادشاهی اردشیر یکم پیامبر عزرا Esra توانست با بخشی از یهودان از بابل به اورشلیم بازگردد.

هخامنشی و پارس‌ها از تمدن‌های پیش‌رفته‌تری برخوردار بودند. عین همین روند در تاریخ ایران چند بار دیگر تکرار شد. برای نمونه در دورانی که اقوام ترک‌تبار یکی پس از دیگری بر بخش‌هایی از ایران حکومت کردند، زبان اداری آن‌ها زبان پارسی بود. حتی در دربار عثمانی و دربار پادشاهان مغول‌تبار هند، چندین سده زبان پارسی زبان دربار بود.

با آن که در دوران داریوش به تمرکز ساختار اداری افزوده شد، اما در مقایسه با سیستم‌های اداری کنونی، دولت هخامنشی دارای ساختار غیرمتمرکز بود. آنچه به تمرکز دولت مرکزی می‌افزود، وجود شاه مستبدی بود که در حقیقت از قدرت مطلقه برخوردار بود. او از حق انتصاب و عزل ساتراپ‌ها بهره‌مند و فرمانده کل نیروی ارتش بود. با این حال ساتراپ‌ها از آزادی زیادی برخوردار بودند و بنا بر سلیقه خود حکومت می‌کردند.

در کتیبه‌هایی که از دوران هخامنشیان موجودند، شاهان هخامنشی خود را «شاه شاهان» نامیدند. در کتیبه‌هایی که از داریوش و جانشینان او بازمانده‌اند، آن‌ها خود را حتی «شاه سرزمین‌ها و اقوام» نامیدند که اندیشه دولت جهان‌شمول و فراگیر را می‌نمایاند. اما از آن‌جا که در برخی از کتیبه‌ها نام سرزمین‌هایی که جزئی از امپراتوری بودند و هم‌چنین اقوامی که در درون مرزهای امپراتوری می‌زیستند، نامیده شده‌اند، بنابراین این ادعا در آن کتیبه‌ها جنبه جهان‌شمول خود را از دست داده است.

یکی از عواملی که از همان آغاز سبب نابسامانی درونی حکومت هخامنشی گشت، کشمکش فرزندان شاهان بر سر دستیابی به قدرت سیاسی بود. در رابطه با جانشینی شاهان در تاریخ از دو اصل پیروی شده است. اصل نخست آن بود و هنوز نیز در بسیاری از پادشاهی‌های کنونی چنین است که نخستین فرزند پسر جانشین پدر می‌گردد.<sup>115</sup> در دوران باستان اما اصل دیگری نیز وجود داشت، مبنی بر این که نخستین پسری که در دوران پادشاهی یک شاه زاده می‌شود، باید جانشین شاه شود.

---

<sup>115</sup> در کشورهای دموکراتیک کنونی چون همه انسان‌ها در برابر قانون با هم برابرند، به تازگی از اصل فرزند بزرگ پیروی می‌شود و بنا بر همین اصل، در سوئد فرزند نخست که یک دوشیزه است، جانشین پدر خود خواهد گشت. در انگلستان، اسپانیا، هلند و بلژیک نیز از این پس چنین خواهد بود.

پیروی از همین اصل سبب شد تا بردیا علیه کمبوجیه قیام کند، وضعیتی که سبب مرگ هر دو برادر و دستیابی داریوش یکم به قدرت سیاسی گشت. هم‌چنین پس از درگذشت داریوش دوم،<sup>116</sup> پسر بزرگ او اردشیر دوم<sup>117</sup> به پادشاهی رسید، اما کوروش<sup>118</sup> برادر کوچک‌تر او که در دوران پادشاهی پدر زاده شده بود، با کمک اسپارت و یونانیان مزدور کوشید به قدرت سیاسی دست یابد و با آن که ارتش کوروش کوچک بر ارتش امپراتوری برتری یافت، لیکن او خود در آن نبرد کشته شد

---

<sup>116</sup> داریوش دوم در سال ۴۳۴ پیشامیلاد به پادشاهی برگزیده شد و تا هنگام مرگ خود در ۴۰۴ پیشامیلاد شاه شاهان امپراتوری هخامنشی بود. بنا بر اسناد یونانی گویا داریوش دوم «زنازاده» بود، یعنی مادر او همسر رسمی شاه نبود. در دوران پادشاهی او جنگ‌های پلوپنز در یونان درگرفت و دولت هخامنشی با دادن کمک‌های مالی به اسپارت سبب پیروزی ارتش اسپارت و متحدینش بر ارتش دولت-شهر آتن شد. در تورات نیز از داریوش دوم یاد شده است.

<sup>117</sup> اردشیر دوم در ۴۵۳ پیشامیلاد زاده شد و پس از درگذشت پدرش داریوش دوم در سال ۴۰۴ پیشامیلاد شاه شد و تا هنگام مرگ در سال ۳۵۹ پیشامیلاد شاه امپراتوری بود. او بیش از هر شاه دیگر هخامنشی و روی هم ۴۴ سال پادشاهی کرد. اما بنا بر روایت پلوتارخ او ۶۲ سال پادشاهی کرد و روی هم ۹۴ سال زیست. اشکانیان خود را از تیره اردشیر دوم می‌دانستند، زیرا یکی از دختران او به نام رودوگونه Rhodogune همسر پیشوای آن تیره گشته بود و فرزندان او سپس رهبر اشکانیان شدند.

<sup>118</sup> هنگامی که اردشیر دوم به پادشاهی رسید، برادر کوچک او به نام کوروش در آسیای صغیر در شهر سارد به‌سر می‌برد. مصر در نخستین سال پادشاهی اردشیر دوم اعلان استقلال کرد. کوروش از یک‌سو به این بهانه که نخستین پسر شاه بود که در دوران پادشاهی پدر زاده شده بود و از سوی دیگر به بهانه کم‌کاری برادر خود در حفظ مرزهای امپراتوری سپاهیان در آسیای صغیر گرد آورد و چندین هزار مزدور یونانی را نیز استخدام کرد. یکی از این یونانیان گزنفون تاریخ‌نگار نامی یونان بود که ماجرای کوروش را در کتابی با عنوان «آناباسیس» *Anabasis* نوشت. کوروش در سال ۴۰۱ پیشامیلاد با سپاهیان خود به سوی شوش به راه افتاد. در همان سال در نزدیکی بابل میان سپاهیان دو برادر جنگ در گرفت. در آغاز چنین به نظر رسید که سپاهیان کوروش در آن جنگ پیروز خواهند شد، به همین دلیل کوروش با بخشی از سپاهیان خود به قلب سپاهیان برادر خود تاخت تا او را بکشد، اما او خود این حادثه به سختی زخمی شد و چندی بعد درگذشت. بنا بر نوشته گزنفون مزدوران یونانی توانستند بدون برخورد با مقاومت جدی سپاهیان دولتی ایران را ترک کنند و به یونان بازگردند.

و آن تلاش ناکام ماند. اما این دو رخداد سبب شدند تا شاهزادگانی که به شاهی می‌رسیدند، فوراً برادران و در مواردی حتی خواهران خود را سر به‌نیست کنند.<sup>119</sup>

### ساختار اجتماعی و فرهنگی دوران هخامنشی

مارکس در «نقد اقتصاد سیاسی» خود یادآور شد «در تمامی کشورگشائی‌ها سه حالت ممکن است. خلق فاتح شیوه تولید خود را بر خلق مغلوب تحمیل می‌کند (نمونه کاری که انگلستان در این سده در ایرلند و تا اندازه‌ای نیز در هند کرد)؛ یا آن که خلق فاتح به شیوه تولید دست نمی‌زند و فقط به دریافت خراج بسنده می‌کند (نمونه ترک‌ها و رومی‌ها)؛ یا آن که تأثیر متقابلی رخ می‌دهد که در نتیجه‌ی آن شیوه تولید نوئی به‌مثابه هم‌نهاد<sup>120</sup> به‌وجود می‌آید (نمونه تا اندازه‌ای در نتیجه فتوحات ژرمن‌ها). در همه موارد این شیوه تولید، خواه شیوه تولید خلق غالب و یا خلق مغلوب و خواه ادغام آن دو در یک‌دیگر، برای توزیع نوین تعیین‌کننده خواهد بود. هر چند توزیع نو خود را به‌مثابه پیش‌شرط دوران تولید نوین می‌نمایاند، اما خود فرآورده تولید و آن‌هم نه فقط تولید تاریخی در مفهوم کلی آن، بلکه تولید تاریخی مشخصی است.»<sup>121</sup>

بررسی این اندیشه مارکس آشکار می‌سازد دولت‌هائی چون امپراتوری روم که دارای شیوه تولید پیش‌رفته‌تری نسبت به بومیان اروپای غربی بودند، در رابطه با منافع خود مجبور بودند شیوه تولید خود را در سرزمین‌های اشغالی پیاده کنند. در این رابطه می‌توان به کلنی‌هائی که یونانیان و رومی‌ها در نقاط مختلف اروپا به‌وجود آوردند، اشاره کرد. برای نمونه شهر کلن در آلمان یکی از کلنی‌هائی بود که در دوران امپراتوری آگوستوس<sup>122</sup> در این سرزمین به‌وجود آمد. این کلنی شبیه شهرهای روم

---

<sup>119</sup> یک نمونه اردشیر سوم است که پس از نشستن بر تخت پادشاهی تمامی برادران و خواهران خود را کشت.

<sup>120</sup> Synthese

<sup>121</sup> Marx, Karl: "Zur Kritik der politischen Ökonomie", Dietz Verlag Berlin, 1971, Seit 244

<sup>122</sup> آگوستوس Augustus در 23 سپتامبر ۶۳ پیشامیلاد در رم زاده شد و در ۱۹ اوت ۱۶ میلادی در نزدیکی ناپل درگذشت. نام واقعی او گایوس اوکتاویوس Gaius Octavius بود. او بزرگ‌ترین برادرزاده و وارث سزار بود. پس از کشته شدن سزار به دست سناتورها، آگوستوس توانست در جنگ داخلی که از ۴۴ تا ۳۱ پیشامیلاد به درازا کشید، بر رقیبان خود پیروز شود و تمامی قدرت سیاسی را در دستار خود قبضه کند. در دوران حکومت او هیچ‌گونه جنگ داخلی در روم رخ نداد و امپراتوری

بود و مردمی که در آن می‌زیستند، باید بنا بر قوانین روم روابط فردی و اقتصادی خود را با هم تنظیم می‌کردند. روم با تأسیس این گونه کلنی‌ها کوشید مردم بومی را با شیوه زندگی رومی آشنا سازد. در آن دوران رومی‌ها می‌پنداشتند با پیروی مردم مناطق اشغالی از شیوه زندگی رومی می‌توان به تدریج زمینه را برای تبدیل آن‌ها به شهروند روم هموار ساخت. در آن بخش از مناطق اشغالی که مردم حاضر به پذیرش آداب و رسوم رومی نبودند، یعنی مردم بومی هنوز برای جذب «تمدن» رومی آمادگی نداشتند، روم فقط به دریافت خراج قناعت می‌کرد و مردم آن مناطق را به خود می‌سپرد.

اما این وضعیت پس از پیدایش شیوه تولید سرمایه‌داری از شتاب بیش‌تری برخوردار گشت، زیرا شیوه تولید سرمایه‌داری در پی گسترش مرزهای بازار است و هر چه بازار بزرگ‌تر باشد، در آن صورت حجم مبادله کالا و کسب سود بیش‌تر خواهد شد. به همین دلیل نیز کشورهای سرمایه‌داری تقریباً در همه مناطقی که اشغال کردند، باید هم‌چون ایرلند و هند شیوه تولید کالائی را در آن سرزمین‌ها کم و بیش رواج می‌دادند و آن گونه که در «مانیفست کمونیست» نوشته شده است، «ملت‌ها را ناگزیر» کنند «که اگر نخواهند نابود شوند، شیوه تولید بورژوازی را بپذیرند و آن چه را که به اصطلاح تمدن نام دارد، نزد خود رواج دهند، بدین معنی که آن‌ها نیز بورژوا شوند».<sup>123</sup>

اما از آن‌جا که سطح دانش و فرهنگ در بسیاری از سرزمین‌هائی که هخامنشیان تسخیر کردند، از سطح دانش و فرهنگ هخامنشیان بالاتر بود، در نتیجه هخامنشیان نمی‌توانستند شیوه تولید عقب‌مانده خود را بر آن مردم تحمیل کنند و برای آن که بتوانند به سلطه سیاسی خود دوام بخشند، باید در برابر دستاوردهای تمدن‌های پیش‌رفته‌تر راه مدارا را در پیش می‌گرفتند و می‌پذیرفتند که هر یک از خلق‌هائی که

---

توانست به اوج عظمت خود دست یابد. او در همین دوران هر چند نام «جمهوری امپراتوری روم» حفظ کرد، اما حکومت روم را به حکومت پادشاهی دو خانواده ژولیوس و کلادیوس بدل ساخت. به‌خاطر احترام به او سنای روم به او لقب آگوستوس را داد که به معنی «اعلی‌حضرت» است. هم‌چنین به احترام او ماهی را که در آن درگذشت، آگوست و یا اوت نامیدند.

<sup>123</sup> مارکس، کارل؛ انگلس، فریدریش: «مانیفست حزب کمونیست» به‌فارسی، اداره نشریات زبان‌های

خارجی، پکن ۱۹۷۲، صفحه ۴۱



در امپراتوری هخامنشی می‌زیست، می‌توانست از باورهای دینی و ارزش‌های فرهنگی خود پیروی کند. به این ترتیب ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و همچنین پیروی از رسوم و سنت‌های بومی و ادیان مردم در محدوده امپراتوری هخامنشی تقریباً دست نخورده باقی ماند. در برخی از موارد حتی دولت هخامنشی به مردم مناطق اشغالی در بازسازی معابد دینی خود کمک‌های مالی کلان نیز کرد. برجسته‌ترین نمونه از این کمک‌ها گزارشی است که در تورات در «کتاب عزرا» ثبت شده است.<sup>124</sup> در برخی موارد نیز بنا بر روایت هرودت دولت هخامنشی در دولت-شهرهای یونانی که جزئی از امپراتوری هخامنشی گشته بودند، دولت-شهرهای دمکراتیک را بازسازی کرد. همچنین پس از اشغال بابل که از درجه تمدن بالاتری برخوردار بود، به تدریج توده بزرگی از پارسیان در این دولت-شهر ساکن شدند و چون در آن شهر مردمانی با نژادها و فرهنگ‌های گوناگون در کنار می‌زیستند، در نتیجه به فرمان کوروش یکم در این شهر مردم از آزادی دینی و فرهنگی برخوردار گشتند.

با این حال امپراتوری هخامنشی با اقوام و خلق‌هایی که بر ضد حکومت مرکزی شورش می‌کردند و خواهان استقلال خود بودند، رفتاری خشونت‌آمیز داشت و بنا بر گزارش‌هایی که در تاریخ هرودت و همچنین در برخی دیگر از تاریخ‌هایی که در دوران باستان در رابطه با زندگی اسکندر نوشته شده‌اند، هخامنشیان برای کنترل بهتر اقوام و خلق‌های شورشی آن‌ها را به مناطق دیگری کوچ دادند، یعنی آن‌ها را بی‌وطن ساختند. این رسم تا دوران قاجاریه نیز در ایران رواج داشت.

در همه ساتراپ‌نشین‌ها و یا دولت‌هایی که در امپراتوری هخامنشی جذب شده بودند، باید یک پارسی که نماینده شاه بود، حکومت می‌کرد. بیش‌تر ساتراپ‌ها از میان خویشاوندان نزدیک شاه و یا از میان خانواده‌های بزرگ پارسی که در ایجاد امپراتوری به هخامنشیان کمک کرده بودند، برگزیده می‌شدند. به این ترتیب قشر بالا جامعه هر چند از خلق‌های مختلف تشکیل می‌شد، اما باید نسبت به امپراتور وفادار

---

<sup>124</sup> بنا بر این گزارش هزینه بازسازی معبد یهودان در اورشلیم را نخست کوروش یکم پرداخت و در دوران داریوش یکم نیز بخشی از مخارج آن معبد پرداخته شد و همچنین اشیایی که از زر و سیم ساخته شده بودند و به آن معبد تعلق داشتند، از خزانه دولت به آن معبد بازگردانده شدند. در «کتاب عزرا» لیست کامل این اشیاء ضبط شده است.

می‌بود، یعنی باید رفتار و منشی چون بزرگ‌زادگان پارسی نسبت به شاه می‌داشت، یعنی باید از رسوم پارسیان پیروی می‌کرد و در یک کلام، باید «پارسی» می‌شد. نظم اجتماعی دوران هخامنشی بنا بر رسوم و سنت‌های «استبداد آسیائی» بنا شده بود که دارای ساختاری مبتنی بر سلسله‌مراتب اداری و اجتماعی ویژه‌ای بود. بنا بر این ساختار جامعه به چهار طبقه مختلف تقسیم شده بود که عبارت بودند از بزرگان، مغان یا روحانیان، بزرگان و بازرگانان و پیشه‌وران.<sup>125</sup> هر چند شغل افراد بنا بر قانون تعیین نمی‌شد، اما بنا بر رسوم آن دوران، وضعیت طبقاتی افراد موروثی بود، یعنی کسی که در خانواده بزرگ‌زاده می‌شد، نمی‌توانست مغ شود و یا به بازرگانی و پیشه‌وری بپردازد. فقط بزرگانی که در جنگ‌ها شرکت می‌کردند و از خود دلاوری و کارآئی نشان می‌دادند، از امکان رهانش خود از محدودیت‌های رسوم جامعه طبقاتی آن دوران برخوردار بودند.

یکی دیگر از نشانه‌های عقب‌ماندگی فرهنگی هخامنشیان آن است که پارسیان در دوران کوروش هنوز خط نداشتند و در نتیجه نمی‌توانستند بنویسند. اما امپراتوری بزرگ هخامنشیان نمی‌توانست بدون خط به زندگی خود ادامه دهد و در نتیجه آن‌ها نخست زبان آرامی را که در بخش غربی امپراتوری رواج داشت، به‌مثابه «زبان رسمی و اداری» امپراتوری برگزیدند<sup>126</sup> و سپس در رابطه با کتیبه‌های داریوش با به‌کارگیری الفبای زبان میخی که در بابل و آسور رواج داشت، برای زبان پارسی الفبای تازه‌ای را طراحی کردند.

ادامه دارد

<sup>125</sup> رضائی، عبدالعزیز: «تاریخ ده هزار ساله ایران»، جلد یکم، انتشارات اقبال، ۱۳۶۴، صفحه ۲۵۴

<sup>126</sup> گیرشمن، ر.: «ایران از آغاز تا اسلام»، صفحه ۱۹۷